



علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی

علی بن حسین بن محمد بن احمد بن هبثم، معروف به ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ ه.ق). در سال ۲۸۴ ه.ق در **اصفهان** متولد و در **بغداد**، مراحل رشد و نمو را طی کرد. ابوالفرج اصفهانی از نوادگان **مروان بن حکم** یا **هشام بن عبدالملک**، شخصیتی مورد اعتماد و متجرب در علوم مختلف مثل **شعر**، **معانی**، اخبار، **حدیث**، **لغت**، **نحو**، سیر و مغازی، **طب** و **نجوم** می‌باشد که از او فردی مورد **احترام** و دارای منزلت رفیع ساخته است. او در مجالس ادبی و علمی بغداد صاحب شهرت بوده و بدین جهت در **حکومت آل بویه** صاحب مکانت و منزلت و کاتب دولت رکن الدوله بوده است. از آثار وی می‌توان به **مقائل الطالبین** اشاره کرد.

فهرست مندرجات

- ۱ - بررسی منابع
 - ۱.۱ - اطلاع یاقوت از ابوالفرج
 - ۱.۲ - الاغانی ابوالفرج
 - ۱.۳ - مؤلفان شیعه
- ۲ - معرفی
- ۳ - خاندان ابوالفرج
- ۴ - اختلاف در محل تولد
- ۵ - مسافرت‌ها
 - ۵.۱ - سفر به کوفه
 - ۵.۲ - سفر به انتاکیه
 - ۵.۳ - سفر به بصره
 - ۵.۴ - سفر به اهواز
 - ۵.۵ - سفر به دسکره الملک
- ۶ - عدم اطلاع از زندگی ابوالفرج
- ۷ - اقامت در بغداد
- ۸ - اساتید و شاگردان
 - ۸.۱ - استاد موسیقی ابوالفرج
- ۹ - دوستان و همنشینان
 - ۹.۱ - مهلبی
 - ۹.۲ - قاضی
 - ۹.۳ - ابوالقاسم علی تنوخی
 - ۹.۴ - ابو عبدالله بریدی
 - ۹.۵ - مستنصر
 - ۹.۶ - دیگران
- ۱۰ - بررسی ارزش کتب الاغانی
 - ۱۰.۱ - وزیر مغربی
 - ۱۰.۲ - روایت یاقوت
 - ۱۰.۳ - ملاقت ابوالفرج با صاحب
 - ۱۰.۴ - اهدای اغانی به سیف الدوله
- ۱۱ - کاتب نبودن ابوالفرج برای رکن الدوله
- ۱۲ - شخصیت
- ۱۳ - مذهب
- ۱۴ - شخصیت علمی
 - ۱۴.۱ - علم انساب
 - ۱۴.۲ - علم موسیقی
- ۱۵ - شاگردان
- ۱۶ - شعر ابوالفرج
- ۱۷ - نثر ابوالفرج
- ۱۸ - وفات
- ۱۹ - آثار
 - ۱۹.۱ - کتب‌های شعری
 - ۱۹.۲ - کتب انبی
 - ۱۹.۳ - کتب معرفی اشخاص
 - ۱۹.۴ - تیار نامه‌ها
 - ۱۹.۵ - اخبار و روایات اعراب
 - ۱۹.۶ - کتب‌های مذهبی
- ۲۰ - عناوین مرتبط
- ۲۱ - پانویس
- ۲۲ - منبع

بررسی منابع

ابوالفرج با بسیاری از بزرگترین نویسندگان فرهنگ عربی معاصر، و با بسیاری نیز دوست و همنشین بود: [تنوخی](#) و [ابن ندیم](#) به او نزدیک بودند و [ابو نعیم اصفهانی](#) در [بغداد](#) به دیدار او شناخت

[۱] تنوخی، نشوار، ج ۱، ص ۱۸.

[۲] الفرّج، ج ۴، ص ۳۸۳.

[۳] ابن ندیم، ص ۱۵۸.

[۴] ابو نعیم، ج ۲، ص ۲۲.

با اینکه [تعالی](#) و [ابو حنین توحیدی](#) و [خطیب بغدادی](#) اندکی بعد از زمان ابوالفرج کتب‌های بزرگی در زمینه ادب تألیف کردند، ملاحظه می‌شود که هیچ یک به زندگی ابوالفرج نپرداخته‌اند. تنوخی در نشوار تنها یک بار به صله‌های کلانی که وزیر مهلبی به ابوالفرج می‌داده است، اشاره می‌کند.

[۵] نشوار، تنوخی، ج ۱، ص ۷۴.

ابن ندیم فهرست نسبتاً خوبی از آثار او به دست داده است

[۶] ابن ندیم، ص ۱۲۸.

تعالی عمدتاً [شعر](#) او را مورد توجه قرار داده و ۱۲ قطعه کوتاه و بلند از آثار او نقل کرده است.

← اطلاع یاقوت از ابوالفرج

اطلاعاتی که خطیب بغدادی می‌دهد، اندکی بیشتر است، اما او هم چیز عمده‌ای بر این آگاهی‌ها نمی‌افزاید. حدود دو سده پس از خطیب، یاقوت می‌کوشد که اطلاعات جامع‌تری از احوال ابوالفرج فراهم آورد. وی پس از ذکر نام و نسب و دامنه اطلاعات ابوالفرج و نیز بحث جالبی درباره تاریخ وفات او، از شیوخ و شاگردان او نام می‌برد و آنگاه به روایت و داستان‌هایی که درباره او نقل کرده‌اند، می‌پردازد و در همه موارد منابع خود را نیز ذکر می‌کند. از همین امر اهمیت کار او آشکار می‌شود، زیرا چند روایت جالب- هر چند قابل انتقاد- از وزیر مغربی و نیز از **ابن الغریبی** ابوالفرج نقل کرده است که برخی از آنها منحصر به فرد هستند، مثلا روایت مهمی را که وی از **نشوار** تنوخی آورده است، در چلب‌های این کتاب نمی‌توان یافت.

دین سن یاقوت مهجرتین و وسیع‌ترین منبع شرح احوال ابوالفرج گردیده و همه گفتارهای گوناگون دانشمندان پس از او و نویسندگان معاصر در این باره بر روایت او استوار شده است. منابع پس از او، چون **قطبی**، **ابن خلکان**، **ابن خلدون**، **ابن شاکر کتبی**، **ذهبی** و دیگران هیچ چیز تازه‌ای، جز برخی اظهار نظرها و نقدهای جالب، به دست نمی‌دهند. در تحقیقت معاصران نیز ابوالفرج چندان مورد توجه قرار نگرفته است. خاورشناسان هیچ کار جدی درباره او انجام ندادند.

← الاغانی ابوالفرج

نیکلسون، **بروکلمان**، **عید الجلیل** و **بلاشر** به ذکر کلیت و تکرار روایت کهن اکتفا کرده‌اند. مایه اصلی همه مقالات عربی نیز همان روایت کهن است: احمد امین در **ظهر الاسلام**، صقر در مقدمه مقاتل و جرجی زیدان در تاریخ **آداب اللغة العربیه**، نویسندگان مقدمه اغانی چلب دار الکتب و بسیاری دیگر سخن تازه‌ای نیاوردند.

در این میان، تنها زکی مبارک در **النثر** با دیدی انتقادی به ابوالفرج و کتاب اغانی او نگریسته است و در **حب این ابی ربیع**، هنگام نقل روایت او جانب **احتیاط** را ننگه داشته و از اینکه نویسندگان معاصر، چون جرجی زیدان و طه حسین بدون توجه به شخصیت ابوالفرج و چگونگی تکوین اغانی، روایت او را اساس قرار داده و نظرات علمی درباره اجتماع زمان او اظهار داشته‌اند، تأسف می‌خورد.

[۱۵] النثر، ج ۱، ص ۲۸۹-۳۰۲.

[۱۶] حب، ص ۳۴-۳۸.

اعتبار و شهرت فراگیر اغانی از یک سو و شخصیت شگفت ابوالفرج و داستان‌ها و روایت بی شماری که از **عیاشی**، باده نوشی و هرزه‌رایی مردمان در سده‌های نخستین نقل کرده است، از سوی دیگر، گویی مانع آن می‌شد که نویسندگان به تجزیه و تحلیل زندگی و آثار او بپردازند. به همین جهت است که همگان به ذکر اخبار او اکتفا می‌کردند و تن به تجزیه و تحلیل شخصیت او، یا آثارش نمی‌دادند. حتی زمانی که فرهنگستان قاهره از نویسندگان و پژوهشگران خواست که به این کار اقدام کنند، هیچ کس به این کار دست نزد.

[۱۷] خلف‌الله، ص ۲۳۴.

اما طی سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ م سه نویسنده عرب به شرح احوال ابوالفرج روی آوردند. **محمد عبدالجواد اصمعی** که در دار الکتب **قاهره** کتابدار بود، کتابی با عنوان ابوالفرج الاصفهانی، و کتابه الاغانی، در ۱۹۵۱ م تالیف کرد که در واقع آن هم چیزی جز مجموعه‌ای ناقص از روایت مربوط به ابوالفرج نیست. در همان سال، **شفیق جبری** در **سوریه** به شرح احوال ابوالفرج پرداخت. وی در درجه اول، کتاب اغانی را مورد توجه قرار داده و به موضوعاتی، چون انتقاد ابوالفرج از راویان، انتقاد راویان از او، مکتب خانه‌ها، مجالس، میخانه‌ها، و سرانجام وضعیت زنان پرداخته و مجموعه‌ای از روایت **کتب** را که بر آن معانی دلالت دارند، نقل کرده است. جبری اصرار دارد که در بحث خود، هرگز از منبعی جز اغانی استفاده نکند. به این جهت، شرح حال مؤلف در اثر او موجود نیست و تنها صفحات ۲۱ تا ۴۳ به بیان شخصیت او از خلال اغانی اختصاص یافته است. این کتاب با عنوان **در اسه الاغانی** در **دمشق** منتشر شده است. در ۱۹۵۳ م، **محمد احمد خلف الله**، کتاب صلح الاغانی ابوالفرج الاصفهانی الروایة را در قاهره انتشار داد. کار خلف الله با آنچه پیش از او تالیف شده بود- و حتی با آنچه پس از او نگاشته‌اند- تفاوت فلش دارد. وی با هوشمندی و دقت، **روایت** را مورد بررسی و انتقاد قرار داده و از آنجا که منابع بسیاری را بررسی کرده، توانسته است نظرات تازه و جسورانه‌ای درباره ابوالفرج عرضه کند. هر چند، گاه استنتاج‌های او اغراق آمیز و غیر قابل پذیرش است.

کتابی دیگر نیز از شفیق جبری در ۱۹۵۵ م (بیروت) منتشر شده که سراسر آن به مؤلف اغانی اختصاص یافته است. پس از آن ۳ کتاب دیگر، منحصرآ درباره اغانی تالیف شده: نخست، **معانی الاصول** فی کتاب الاغانی از **جرجیس فتح الله** (بغداد، ۱۹۵۸ م)؛ سپس، شروح الاصفهانی فی کتاب الاغانی از **طلال سالم حدیثی** و **کریم عظیم کحی** (بغداد، ۱۹۶۷ م)؛ آنگاه، حل رموز کتاب الاغانی للمصطلحات الموسیقیة از **محمد هاشم رجب** (بغداد، ۱۹۶۸ م). از کتاب‌های دیگر در این باره، یکی اثر **داوود سلوم**، به نام کتاب الاغانی و منهج مؤلفه است که در ۱۹۶۹ م در بغداد منتشر گردیده و دیگر ابوالفرج الاصفهانی فی الاغانی، تالیف ممدوح حقی است که در **بیروت** در ۱۹۷۱ م چاپ شده است.

← مؤلفان شیعه

مؤلفان شیعه نیز گویی نخواستند احوال او را با دیدی انتقادی و همه جانبه مورد تنقیق قرار دهند: **نجاشی** تنها ۳ یا ۴ بار

[۱۸] رجال، نجاشی، ص ۱۴۵.

[۱۹] رجال، نجاشی، ص ۲۶۳.

[۲۰] رجال، نجاشی، ص ۲۶۹.

نام او را نکر کرده و **شیخ طوسی**، دو کتاب شگفت و کاملاً شیعی به او نسبت داده است.

[۲۱] شیخ طوسی، ص ۲۲۴.

در زمان‌های اخیر نویسندگان عموماً روایت مربوط به او را، گاه به اختصار و گاه به تفصیل، نقل کرده و از هر گونه اظهار نظر پرهیز کرده‌اند، مگر خوانساری که سخت به او تاخته و از جرگه **شیعیان** بیرونش نهاده است.

معرفی

ابوالفرج اصفهانی در ۲۸۴ ق تولد یافت

[۲۲] خطیب، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

اما در منابع کهن به محل تولد او اشار‌های نشده است.

تنوخی او را معروف به اصفهانی خوانده

[۲۳] نشوار، ج ۱، ص ۱۸.

[۲۴] الفرج، ج ۱، ص ۳۵۶.

[۱۸] خطیب، ج ۱، ص ۳۹۸.

و ثعالبی او را «اصفهان‌ی الاصل» معرفی کرده است

[۱۹] ثعالبی، ج ۳، ص ۱۰۹.

و دیگران چیزی بر آن نیفزوده‌اند. با این همه در سده اخیر همه بر آن اتفاق دارند که وی در **اصفهان** زاده شده است. ظاهراً طاش کوپری زاده نخستین کسی است که چنین نظری ابراز کرده

[۲۰] طاش کوپری زاده، ج ۱، ص ۲۱۱.

آنگاه خاور شناسان، چون نیکلسون

[۲۱] نیکلسون، ص ۳۴۷.

، عبد الجلیل

[۲۲] عبد الجلیل، ص ۲۰۷.

و نالیو

[۲۳] نک: نالیو، ص ۲.

، همچنین نویسندگان **عرب**، چون زرکلی

[۲۴] زرکلی، ج ۴، ص ۲۷۸.

[۲۵] زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۳.

، امین

[۲۶] امین، ج ۱، ص ۲۴۰.

و صقر

[۲۷] صقر، ص «الف»

همه آن را تکرار کرده‌اند. شاید ظاهر سخن **ابن حزم** این نظر را تایید کند، زیرا او هنگام بر شمردن اعیان **مروان بن حکم** می‌گوید: او در اصفهان و **مصر** بازماندگانی دارد که از آن جمله است: صاحب اغانی، ابوالفرج اصفهانی

[۲۸] ابن حزم، ج ۱، ص ۱۰۷.

؛ اما بررسی احوال خاندان ابوالفرج این احتمال را بسیار ضعیف می‌کند.

خاندان ابوالفرج

ابوالفرج از خاندانی اهل ادب و **موسیقی** بود. از **پدر** او هیچ اطلاعی در دست نیست و جبری

[۲۹] جبری، ص ۲۲-۲۳.

که بر اسلس روایت اغانی

[۳۰] اغانی، ج ۸، ص ۲۲۰-۲۲۱.

پدر و عمه او را موسیقی‌دان پنداشته، دچار اشتباه شده است، زیرا آن **روایت** مربوط به **اسحاق موصلی** است، نه ابوالفرج، شاید علت گمنامی پدر وی، مرگ زودرس او بوده باشد. به هر روی، عموی حسن و نیز عبدالعزیز، عموی پدرش هر دو از مشاهیر بودند. ابن حزم درباره این دو می‌نویسد که از نویسندگان بزرگ **سامره** بوده و تاروژگار **متوکل** می‌زیسته‌اند.

[۳۱] ابن حزم، ج ۱، ص ۱۰۷.

خطیب اضافه می‌کند که حسن از عمر بن شبه و ابوالفرج از حسن روایت می‌کرده است.

[۳۲] تاریخ بغدادی، ج ۷، ص ۴۱۷.

به راستی نیز ابوالفرج پیوسته از حسن نقل قول کرده، چندانکه نام او را تقریباً در همه شرح حال‌های شاعران سامره آورده است.

[۳۳] خلف الله، ص ۴۱.

وی در مجالس شعر بزرگان نیز شرکت می‌جسته و بعدها ماجراهایی را که در آن محافل نقل می‌شده، برای برادرزاده خود حکایت می‌کرده است.

[۳۴] مثلاً الاغانی، ج ۱، ص ۶۵.

محمد جد ابوالفرج نیز از ادیبان زمان بود و خود روایت کرده که در مجلس **عبیدالله بن سلیمان** حاضر می‌شده است، او بعدها با عبیدالله که در ۲۷۹ ق وزیر **معتضد** شد، دوستی استواری یافت.

[۳۵] خلف الله، ص ۳۶، ۳۷.

از سوی دیگر، وی با بزرگان علوی و هاشمی بسیار نزدیک بوده، چنانکه خود گفته است: ابن بزرگان در منزل او گرد می‌آمدند.

[۳۶] مقاتل، ص ۶۹۸.

با این همه، در هیچ جا به نظر نرسیده که از این خانواده، کسی جز ابوالفرج به **تشیع** گراییده باشد و بعید نیست که سبب دوستی آنان با علویان آن روزگار، **کینه** مشترکی بوده باشد که از عباسیان در دل داشته‌اند. ابوالفرج بارها از طریق عموی حسن، از نیایش محمد روایاتی نقل کرده است. علاوه بر این دو تن، از پسر عموی احمد، دوبار

[۳۷] الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۹۶.

[۳۸] الاغانی، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

و از عموی پدرش عبدالعزیز نیز ۱۰ بار روایت کرده است.

[۳۹] خلف الله، ص ۴۰.

ابن روایت، گاه از طریق عبد العزیز، به مشاهیری چون **ریاشی**، **ثعلب**، **احمد بن حارث خراز** و **زبیر بن بکار** می‌رسد.

[۴۰] نک: خلف الله، ص ۳۹.

از آنجا که بنابر قول ابن حزم

[۴۱] ابن حزم، ج ۱، ص ۱۰۷.

می‌دانیم که حسن و عبدالعزیز و اصولاً همه این خاندان در سامره می‌زیسته‌اند، ناچار حضور ابوالفرج در سامره محتمل تر به نظر می‌رسد، تا در اصفهان.

ابوالفرج از طریق **مادر**، به خاندان بزرگ **ابن ثواب** (ه. م) وابسته بود. او از نیای مادریش **یحیی بن محمد بن ثوابه** بارها نام برده

[۴۲] خلف الله، ص ۴۳.

و از کتابش روایاتی نقل کرده است.

[۴۳] مثلاً الاغانی، ج ۹، ص ۱۰۳.

ابوالفرج در شرح حال **یحیی بن محمد بن ثوابه** نیز از قول عیسی بن احمد بن محمد بن ثوابه ماجراهایی را که در آن بختی پدرش احمد بن ثوابه را هجا گفته بود، آورده است؛

[۴۴] الاغانی، ج ۲۱، ص ۴۴-۴۵.

اما شاید خویشاوندی با او موجب شده است که از نکر هجاهای بحرّی چشم ببوشد و باز شاید به همین جهت باشد که در بلب شعر بحرّی گوید: در همه انواع شعر، جز هجا زبردست است.

[۴۵] الاغانی، ج ۲۱، ص ۳۷.

[۴۶] خلف الله، ص ۴۶.

اختلاف در محل تولد

چنانکه اشاره شد، ابن دو خاندان در سامره و گاه در بغداد می‌زیست‌اند، بنا بر این تولد ابوالفرج در اصفهان بسیار غریب می‌نماید، مگر اینکه ببنداریم پدر و مادرش، زمانی چند اصفهان رفته‌اند و ابوالفرج در آنجا به دنیا آمده است. ظاهراً موضوعی که همگان را به اصفهانی بودن او معتقد می‌کند، نسبت «اصفهانی» اوست. اما گویی این لفظ به صورت نوعی لقب بر اکثر افراد خاندان او اطلاق می‌شده است: پدرش حسین، عمویش حسن

[۴۷] الاغانی، ج ۹، ص ۲۷.

پسر عمویش احمد

[۴۸] الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۹۶.

[۴۹] الاغانی، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

و جنش محمد

[۵۰] مقاتل، ص ۶۹۸.

همه اصفهانی خوانده شده‌اند.

[۵۱] خلف الله، ص ۲۲-۲۳-۹۴-۹۶.

مسافرت‌ها

← سفر به کوفه

در هر حال ابوالفرج هرگز از اصفهان، به عنوان شهری که می‌شناخته، یا رابطه‌ای با آن داشته، سخن نگفته است، اما به سفر یا اقامت در چند شهر دیگر تصریح کرده که نخستین آنها **کوفه** است. وی در آغانی گوید: «احمد عجلی عطار در کوفه مرا چنین روایت کرد...»

[۵۲] آغانی، ج ۱۴، ص ۲۲۸.

[۵۳] آغانی، ج ۱۸، ص ۲۸۸.

یا «حسین شجاعی بلخی در کوفه مرا چنین گفت...»

[۵۴] آغانی، ج ۱۴، ص ۳۱۹.

در مقاتل نیز تصریح می‌کند که در کوفه روایتی شنیده است.

[۵۵] مقاتل، ص ۱۳۱.

علاوه بر آن بسیاری از کسانی که از شیوخ او به شمار آمده‌اند و وی بارها از آنان نقل قول کرده، همه از روایان بزرگ کوفه بوده‌اند، از آن جمله **محمد بن عبدالله حضر می، محمد قنات، علی ابن عیسیٰ مقانعی و حسین بن ابی‌احوص** که بیشتر به روایت **حدیث** شهرت دارند.

[۵۶] خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

شاید وی در کوفه در خدمت **محمد بن حسین کندی** شاگردی می‌کرده است. ابن محمد، بنابر تصریح ابوالفرج

[۵۷] الاغانی، ج ۱۵، ص ۳۵۰.

خطیب **مسجد** قدسیه بوده است و ظاهراً به سبب نزدیکی قدسیه به کوفه، به این شهر می‌آمده و مقامت علوم را به ابوالفرج **جوان** می‌آموخته است، زیرا ابوالفرج خود گوید که مؤبد من محمد بن حسین کندی مرا خبر داد

[۵۸] الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

حال اگر باور داشته باشیم که او در کوفه زیسته، به قطع می‌توان گفت که این اقامت از ۱۷ سالگی او فراتر نرفته است. اما تاثیر محدثان این شهر، به خصوص علویان را که بیشتر در کوفه گرد آمده بودند، می‌توان آشکارا در آثار او باز یافت. نخستین کتاب عمده او، **مقاتل الطالبیین** که آن را در ۳۱۳ ق تالیف کرده (یعنی پیش از ۳۰ سالگی،

[۵۹] مقاتل، ص ۴

)، غالباً از قول محدثان و روایان شیعی کوفه روایت شده است. سخن این کتاب، جدی است و از تغزل و غنا در آن خبری نیست.

می‌دانیم که ابو الفرج اندکی پس از سال ۳۰۰ ق/۹۱۳ م در بغداد بوده است، زیرا در آغانی ضمن شرح حال **ابو شرّاعه**، می‌نویسد که پسر او **ابو الفیاض** بعد از سال ۳۰۰ ق، نزد ایشان به بغداد رفت و یاران، قطعاً از اخبار و لغت از او نقل کردند. اما چون ابوالفرج خود نتوانست به خدمتش برسد، ابو الفیاض نامه‌ای به او و پدرش نگاشته، **اجازه روایت** اخبار به آن‌ها داده است.

[۶۰] الاغانی، ج ۲۳، ص ۲۲.

این سخن چند نکته را آشکار می‌سازد: نخست اینکه وی تقریباً از ۱۷ سالگی در **بغداد** می‌زیسته است، دیگر آنکه پدرش تا آن زمان زنده بوده، اما احتمال می‌رود که در همان احوال در گذشته باشد، زیرا ابوالفرج دیگر در هیچ‌جا - بر خلاف دیگر اعضای **خانواده** و به خصوص عمویش حسن - از او نامی نمی‌برد؛ سدیگر آنکه گویی ابوالفرج **روایت** و اخبار کتاب

آغانی را از نوجوانی گرد می‌آورده و اینکه از قول خود او گفته‌اند آن کتاب را طی ۵۰ سال تدارک می‌دیده است

[۶۱] یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۸.

چندان بی‌معنی نیست.

← سفر به انتاکیه

اکنون پیش از آنکه به **بغداد**، یعنی شهری که وی همه عمر فعال خود را در آن گذرانیده است، بپردازیم، به دیگر سفرهای او اشاره می‌کنیم:

وی در زمانی که بر ما معلوم نیست، به [انطلیکه](#) رفته است و دو بار در آغانی تصریح می‌کند که در آنجا از [عبدالملک بن مسلمه قرشی](#) و از [ابوالمعتصم عاصم](#) روایاتی شنیده است.

[۶۱] الاغانی، ج ۱۳، ص ۳۱.

[۶۲] الاغانی، ج ۱۴، ص ۶۳.

← سفر به بصره

سفر دیگر او که احتمالاً در اواخر عمر صورت گرفته، به شهر [بصره](#) بوده است، اما در آغانی به آن اشاره‌ای نرفته و از راویان بزرگ آن سرزمین روایتی نقل نشده است. بعید نیست که در آن زمان کار کاتب آغانی پایان یافته بوده است. روایت این سفر در کتب دیگر او [ادب الغریاء](#) آمده است.

[۶۴] ادب الغریاء، ص ۳۷.

[۶۵] یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۵.

وی در این روایت گوید که چندین سال پیش از به بصره رفت و در کاروانسرای، در کوی قریش، خانه‌ای یافت و غریب وار در آن مسکن گزید. پس از چند روز که آنجا را به قصد «حصن مهدی» (شهرکی در شمال بصره، نزدیک نهر ابله) ترک می‌گفت، قطعه‌ای شامل ۸ بیت بر دیوار خانه نوشت.

[۶۶] ادب الغریاء، ص ۳۷-۳۹.

این [روایت](#) چند نکته را در زندگی ابوالفرج آشکار می‌کند: نخست آنکه در بصره کسی وی را نمی‌شناخته است، حل آنکه در شهرت او و خاصه کتابش آغانی، داستان‌ها گفته‌اند؛ دیگر آنکه جز با کسانی که نامشان را شنیده بوده است، ملاقت نمی‌کرده و چندان غریب بوده که ناچار در کاروانسرای منزل گزیده است. شعری که ابوالفرج بر دیوار آن خانه نوشته، شعری دردناک است. در این قطعه وی مردی تنگدست و گمنام است که به یاد نعمت‌های گذشته و سرای زیبایش در بغداد اندوه می‌خورد و مردم بصره را به سبب بی مهری هجا می‌گوید.

[۶۷] خلف الله، ص ۲۷-۲۸.

وی به هنگام اقامت در بصره، گاه به اطراف رود ابله می‌رفته و یک بار بر دیوار یکی از باغهای کنار آن رود شعری یافته است.

[۶۸] ادب الغریاء، ص ۵۱-۵۲.

← سفر به اهواز

به دیگر سفرهای او نیز، در هیچ جای دیگر جز در ادب الغریاء اشاره نشده است. ابوالفرج در این کتب پریها، جاهایی را نام می‌برد که از محدوده بغداد تا بصره چندان فراتر نمی‌رود، به همین جهت می‌توان پنداشت که وی این مکان‌ها را در اثنای سفر بصره- که نکرش گذشت- دیده است. وی چندی در [اهواز](#) بوده، زیرا یک بار گوید که کتب فروشی در آن شهر برای او حکایتی نقل کرده است

[۶۹] ادب الغریاء، ص ۸۲.

و در جای دیگر شرح می‌دهد که در اهواز با جماعتی معاشر شده بوده و یکی از آنان وی را به دین «شاذروان» که احتمالاً همان سد معروف عصر ساسانی است، دعوت می‌کند و او تحت تاثیر زیبایی مناظر آن قرار می‌گیرد.

[۷۰] ادب الغریاء، ص ۹۷-۹۸.

وی از اهواز به شهرک متوش می‌رود که میان اهواز و قرقوب (در چند کیلومتری غرب [شوش](#)) قرار داشته است و روی دیوارهای [مسجد جامع](#) آن شعری و یادگاری می‌یابد.

[۷۱] ادب الغریاء، ص ۳۲-۳۳.

← سفر به دسکره الملک

دو شهر دیگری که ابوالفرج بر آنها گذشته، نیز از بغداد چندان دور نبوده است: یکی شهر دسکره الملک که در شرق بغداد، بر سر راه [خراسان](#) قرار داشته است. وی در آنجا، بر دیوار مسجد جامع دو بیت شعر دیده که مردی در ۳۵۳ ق نگاشته بوده است.

[۷۲] ادب الغریاء، ص ۳۳-۳۴.

نیز در حوالی شهر کوئی که آن هم از بغداد دور نیست، [اخیطل](#) شاعر را دیده است

[۷۳] ادب الغریاء، ص ۴۱-۴۲.

، درباره این دو شهر

[۷۴] اصطخری، ص ۸۸-۸۷.

در بغداد چنانکه در روایت [ابو شراع](#) ملاحظه شد، ابوالفرج از ۱۷ سالگی به بعد با پدرش، در بغداد می‌زیست.

عدم اطلاع از زندگی ابوالفرج

از زندگی او در بغداد روایت روشن و صریحی در دست نیست، تا بتوانیم بر اساس آنها پیچ و تلبهایی را که وی طی ۴۰ سال در نور دیده، یکی یکی و با حفظ ترتیب زمانی برشماریم. روایت‌های مربوط به او در منابع سده‌های ۴ و ۵ ق چندان اندک است که به راستی موجب حیرت پژوهشگر می‌گردد و ممکن است او را وادارد که در تعلیل این امر، ابوالفرج را مردی تقریباً گمنام و آغانی او را در آن روزگار، اثری کمبها

[۷۵] مثلاً خلف الله، ص ۱۷.

انگارد. از سوی دیگر وی در مناسبت‌های گوناگون و ضمن نقل داستان‌ها، گاه به دوستان و همنشینان خود و پیوندهایی که با ایشان داشته است، اشاره می‌کند و صحنه‌های متعددی از مجالس عیش و عشرت یا شعرخوانی و [غنا](#) را ترسیم می‌نماید که با فرض گمنامی او سازگار نیست. در شرح این احوال، [صداقت](#) و بی‌رنگی و بی‌پروایی ابوالفرج و به خصوص شفافیت سخنش سخت جلب نظر می‌کند و از خلال این گزارش‌ها [شخصیت](#) وی به روشنی تمام بر خوانندگان آشکار می‌گردد.

[صمیمیت](#) او در گفتار موجب می‌شود که هر چه او در باره خود نقل کرده است، با [اطمینان](#) خاطر بپذیریم و باور کنیم که او تا آنجا که به شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی و اعتقادی و هنری مربوط است هیچ دریچه‌ای را به روی ما نبسته است.

ابوالفرج در بغداد در خانه‌های ظاهرا بزرگ و برازنده، بر کرانه **بجله**، میان درب سلیمان و درب بجله که به خانه ابوالفتح بریدی متصل بود، می‌زیست.

[۷۶] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۴.

گویی از همان آغاز اقامت در بغداد، جز جمع آوری روایت- خواه برای کتلهایی چون **مقاتل**، خواه برای کتلهایی در **شعر** و **موسیقی**- کار دیگری نداشت. هیچ کس **شغل** خاصی به او نسبت نداده است.

اساتید و مشایخ

اما نام کسنان بسیاری را که به او درس آموخته، یا روایاتی برای او نقل کرده‌اند، می‌توان ذکر کرد. **خطیب بغدادی** معروفترین شیوخ او را این کسنان دانسته است: **محمد بن عبدالله**

حضر می مطین، **محمد بن جعفر قنات**، **حسین بن عمر ابن ابی الحوص** تقفی، **علی بن عیسیٰ مقناعی**، **علی بن اسحاق بن زاطیا**، **ابو خبیب برتی** و **محمد بن عیسیٰ یزیدی**

[۷۷] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۷.

ابو نعیم، **جعفر بن مروان** را بر این گروه افزوده است.

[۷۸] تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۲.

یاقوت نیز نام کسانی را که از ایشان روایت کرده، اینگونه آورده است: **ابن درید**، **ابو بکر ابن انباری**، **فضل بن حجاب جمحی**، **علی بن سلیمان اخفش** و **نظویه**.

[۷۹] یاقوت، ج ۱۳، ص ۹۵.

اما این فهرست‌ها هیچ یک کامل نیست. به شهادت آغانی و مقاتل وی بسیاری از مشاهیر و دانشمندان زمان را ملاقات کرده و از آنان روایت شنیده است. شاید بتوان این نام‌ها را بر اسامی ذکر شده افزود: **طبری**، **محمد بن خلف بن مرزبان**، **جعفر بن قدامه**، **یحییٰ بن منجم**، و از همه مهم‌تر عمویش حسن و سرانجام شاعر هرزه گوی **حفظه**.

نکته قابل ذکر، سال وفات این اشخاص است که نشان می‌دهد تا چه زمانی ابوالفرج می‌توانسته با آنان تملس داشته باشد، مثلا ابن ابی الحوص و یحییٰ بن منجم (د ۳۰۰ ق) هنگامی که او ۱۷ ساله بوده، در گذشته‌اند؛ فضل بن حجاب در ۲۳ سالگی او؛ محمد یزیدی که از مراجع عمده اوست، در ۲۷ سالگی او و ابن قدامه که مرجع اصلی او در کتب **الاماء الشواعر** است، در ۳۱۹ ق، یعنی در ۳۶ سالگی او وفات یافته‌اند.

حفظه که مرجع نقل روایت و دوست همنشین او بود، بیشتر زیسته و تا ۴۳ سالگی شاعر (۳۲۴ ق) زنده بوده است. از آنجا که تالیف آغانی ظاهرا تا کهن سالی او ادامه داشته، باز می‌توان سخن خود او را که گفته است کتب طی ۵۰ سال تالیف شده، تأیید کرد. رابطه ابوالفرج با این استادان یکسان نبود. مثلا ابن درید که اساسا در بصره می‌زیست، تنها در ۳۰۸ ق به بغداد رفت. در آن هنگام وی مردی بسیار مشهور و کهن سال بود. همه دانشمندان، از جمله بسیاری از دوستان ابوالفرج به خدمت او می‌شتافتند و چون در ۹۰ سالگی درگذشت، حفظه رثایش گفت.

[۸۰] ه. د، ابن درید.

ابوالفرج نیز بی گمان نزد او می‌رفته است. با این همه رد پای او را در مجالس **ابن درید** کمتر می‌یابیم، به همین جهت است که گاه به واسطه از او نقل قول کرده و گفته است: شخصا این روایت را از او نشنیده‌ام.

[۸۱] الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۰۶.

[۸۲] الاغانی، ج ۲۱، ص ۲۶.

(روایتی مستقیم از او). رابطه او با برخی دیگر از استادانش گاه روشن‌تر است، مثلا درباره ابو عبدالله محمد بن عیسیٰ یزیدی که «مردی دانشمند و **ثقه** بود»

[۸۳] الاغانی، ج ۲۰، ص ۲۱۷.

گوید که همه اخبار و دیوان **ابو جلد** را در خدمتش آموخته است

[۸۴] الاغانی، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

و درباره اخفش می‌نویسد که کتب **المغالین** را نزد او خوانده است.

[۸۵] الاغانی، ج ۲، ص ۱۴۰.

اما درست نمی‌دانیم که آیا آثار معینی را نزد نظویه، ابن انباری، محمد صیدلانی و دیگران خوانده و شنیده است، یا نه.

روایت مربوط به غنا را که غالبا به اسحاق موصلی ختم می‌شود، از چند تن گرفته است: موضوع «اصوات صدگان» را از ابو احمد یحییٰ ابن منجم نقل کرده.

[۸۶] الاغانی، ج ۱، ص ۷.

← استاد موسیقی ابوالفرج

اما استاد خاص او در **موسیقی** همان دوست نزدیکش **حفظه** بوده است. حفظه که از تبار **یرمکیان** بود، احمد بن جعفر نام داشت و مردی **ادیب** و **شاعر**، و در روایت و اخبار **نحو** و **لغت** و **نجوم** متبحر، و در عین حال حاضر جواب و نکته پرداز بود. وی با کسانی چون **ابن معتز** نشست و برخاست داشت و در ۳۲۴ ق درگذشت.

[۸۷] یاقوت، ادبا، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲.

ابوالفرج نزد او کتب اخبار **ابی حبشیشه** را که او خود در موسیقی تالیف کرده بود

[۸۸] الاغانی، ج ۱۷، ص ۷۵.

و نیز کتب **الطنبورین و الطنبوریت** او را خوانده است و کتب اخیر را بارها مورد استفاده قرار داده

[۸۹] مثلا آغانی، ج ۲۲، ص ۲۰۵.

و از قول همو، «اصوات صدگان» را نقل کرده است.

[۹۰] آغانی، ج ۱، ص ۷.

رابطه ابوالفرج با حفظه چندان استواری بود که وی عقابت کتابی به نام **اخبار حفظه** تالیف کرد. راست است که ابوالفرج با مردانی بسیار جدی و دانشمند چون طبری و صولی و ابن انباری آشنایی داشته و در مقاتل از محدثان و راویان بزرگ کوفی روایت کرده است، اما آنچه در روح او بیش از هر چیز اثر گذاشته، همانا شخصیت استادانی چون حفظه و نظویه و فرزندان منجم بوده است. علاوه بر روایات بسیاری متعددی که ابوالفرج از حفظه نقل کرده، حکایتی نیز میان آن دو رفته که خطیب آورده است: ابوالفرج در مجلسی حضور داشت که در آن مردک بن محمد شاعر، حفظه را هجا گفت و چون خبر به حفظه رسید، در ۲ بیت از ابوالفرج گله کرد که چرا بنابر آیین دوستی، از او دفاع نکرده است. ابوالفرج در ۴ بیت، به او اطمینان داد که از ارادتمندان وی است.

[۹۱] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

[۹۲] یاقوت، ادبا، ص ۱۲۲-۱۲۳.

[۹۳] قنطی، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳.

بدیهی است که این دوستی در شخصیت ابوالفرج تأثیر عمیق گذاشته است.

← مهلبی

از استادان ابوالفرج که بگذریم، وی را دوستان و همنشینی بود که غالباً از بزرگان روزگار بودند، اما تنها جاهایی که ابوالفرج را در کنارش می‌بینیم، همانا مجالس عشرت است. از میان این همنشینان، **حسن بن محمد مهلبی**، وزیر معز الدوله (وزارت: ۳۳۹-۳۵۲ ق) از همه مشهورتر است. مهلبی وزیری زیرک و سخت‌کوش و مقتدر و پر هیبت بود، اما همه اوقات فراغ خود را در محافل باده‌نوشی و نکته‌پردازی و شعر خوانی می‌گذارد و در این کار زیاده روی می‌کرد. [۹۴] یاقوت، ادبا، ج ۹، ص ۱۳۳.

ابوالفرج اصفهانی تنها در مجالس خلوت مهلبی حضور داشت و سخت به او نزدیک بود؛ او را مدح بسیار می‌گفت و از ندیمانش به شمار می‌آمد. [۹۵] ثعالبی، ج ۳، ص ۱۰۹.

[۹۶] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۰-۱۰۱، به نقل از صابی.

تنوخی بارها دیده است که وزیر به او و جهنی، جایزه‌های ۵۰۰۰ درهمی می‌بخشیده است.

[۹۷] نشوار، ج ۱، ص ۷۴.

از روابط میان این دو، چند «مجلس» نقل کرده‌اند: یک مجلس ملجرای خوراک خوردن ابوالفرج بر سر سفره وزیر است.

[۹۸] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۲-۱۰۳.

در مجلسی دیگر ابوالفرج، جهنی را که چندی محتسب **بصره** بود و گاه سخن به گراف می‌گفت، به **استهزاء** می‌گیرد و شرمسار می‌سازد.

[۹۹] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۲۳-۱۲۴.

آخرین مجلس آن است که یاقوت از قول هلال صابی نقل کرده است. در این مجلس، مهلبی که مست باده بوده است، به ابوالفرج می‌گوید: می‌دانم که تو مرا هجو می‌کنی. سپس وادارش می‌سازد که شعری در هجو او بسراید. ابوالفرج ناچار مصرعی می‌سراید و مهلبی در معنایی بس زشت‌تر، آن را تکمیل می‌کند.

[۱۰۰] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۸-۱۰۹.

[۱۰۱] ابن ظافر، ص ۷۰.

مهلبی، گویی برای آنکه دوست دانشمندی پیوسته به کار **روایت** و **شعر** و **موسیقی** مشغول باشد، هرگز شغلی جدی به او محول نکرد. یاقوت نیز تصریح می‌کند که مهلبی کارهای ساده به او می‌سپرد.

[۱۰۲] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

این روایت حکایت از دوستی استوار میان آن دو دارد و به قول یاقوت تنها مرگ بود که می‌توانست میانشان جدایی اندازد.

[۱۰۳] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

به همین سبب ملاحظه می‌شود که تقریباً همه مدایح ابوالفرج

[۱۰۴] ثعالبی، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۲.

(۷قطعه، شامل ۵۵ بیت) به این وزیر تقدیم شده است. با این همه، باید یادآور شد که در هیچ یک از صحنه‌های غمانگیز و مفصلی که درباره مغضوب شدن وزیر و مرگ او نقل کرده‌اند، خبری از این یار دیرینه نیست و وی هیچ شعری در رثای او نسروده است. مهلبی اندکی پیش از مرگ در ۳۵۲ ق به ماموریتی ناخواسته در **عمان** گسیل شد و سپس دشمنان او چندان نزد معز الدوله سعایت کردند که معز الدوله بر وی سخت **خشم** گرفت.

[۱۰۵] **ابن اثیر**، ج ۸، ص ۵۴۶-۵۴۷.

در اینکه این احوال سبب دوری گزین ابوالفرج از وی شده باشد، باید تامل کرد.

← قاضی

یکی دیگر از کسانی که نامش در روایت مربوط به ابوالفرج آمده، **قاضی** است که در مجالس وزیر مهلبی پدیدار می‌شود. ابن قاضی، **ابو علی حسن بن سهل اینچی** است که چندی قضای ایده و رامهرمز را داشت و سپس به حلقه ندیمان مهلبی پیوست و «چندانکه او هرزگی و پرده دری کرد، قاضیان را نشاید».

[۱۰۶] یاقوت، ادبا، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

(به نقل از تنوخی). ابوالفرج او را با الفاظی ناشایست هجا گفته

[۱۰۷] ثعالبی، ج ۳، ص ۱۱۳.

[۱۰۸] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۳۴.

و می‌دانیم که این هجا نه دلیل بر دشمنی، که نشان دوستی نزدیک آن دو بوده است.

← ابو القاسم علی تنوخی

در مجالس مهلبی قاضی دیگری نیز شرکت می‌جست که **ابو القاسم علی تنوخی** نام داشت و به قول **ثعالبی** از اعیان اهل علم بود.

[۱۰۹] ثعالبی، ج ۲، ص ۳۳۵.

ابوالفرج، در یک قطعه ۱۰ بیتی این قاضی را ستوده است.

[۱۱۰] الاغانی، ج ۳، ص ۱۱۳.

← ابو عبدالله بریدی

آخرین کسی که در زندگی و شعر ابوالفرج حضور یافته، **همسایه** او **ابو عبدالله بریدی** است که خلیفه راضی، در ۳۲۷ ق او را بر **ولایت بصره** گمارده بود. از آنجا که بریدیان بصره پیوسته سرکش و **استقلال** جوی بودند، اقدام **خلیفه** نوعی دلجویی از ایشان تلقی شد. اما گویی ابوالفرج از این همسایه دل‌خوشی نداشت، زیرا قصیده‌های ظاهراً بسیار تند و انتقاد آمیز،

شامل ۱۰۰ بیت در هجای او سرود که تنها ۱۰ بیت از آن باقی مانده است.

[۱۱۱] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۲۷-۱۲۸، ۶ بیت.

[۱۱۲] ابن طقطقی، ص ۲۸۵-۲۸۶، ۵ بیت که یک بیت آن با آنچه یاقوت آورده، یکی است.

← مستنصر

کسی که گویند ابوالفرج با وی از راه دور رابطه‌ای داشته، **مستنصر**، **خليفة** اندلسی است. **خطیب بغدادی**

[۱۱۳] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

و یاقوت

[۱۱۴] ادبا، یاقوت، ج ۱۳، ص ۱۰۰.

می‌نویسند که او بسیاری از کتلهایش را پنهانی نزد امویان اندلس می‌فرستاد و جایزه‌های کلان دریافت می‌داشت. اما از آن کتله‌ها انکی به شرق بازگشته است.

[۱۱۵] **ابن خلکان**، ج ۳، ص ۳۰۸.

ابن خلدون تقریباً دو سده پس از یاقوت، تصریح می‌کند که مستنصر (که با ابوالفرج هم نسب بود) برای تهیه کتله‌های، ۱۰۰۰ دینار برای ابوالفرج ارسال داشت و او نیز نسخه‌ای از کتله را، پیش از آنکه در عراق منتشر سازد، برایش فرستاد.

[۱۱۶] ابن خلدون، ج ۴(۱)، ص ۳۱۷.

[۱۱۷] مقرئ، ج ۳، ص ۷۲.

شکعه نیز با استناد بر کلام مقرئ تاکید می‌کند که نسخه اصلی اغانی همان است که برای مستنصر ارسال شده است.

[۱۱۸] شکعه، ص ۳۲۷.

این سخن البته جای تامل بسیار دارد.

← دیگران

از همنشینان و دوستان ابوالفرج می‌توان فهرست مفصلی تدارک دید، مثلاً می‌توان گفت که وی با **مرزبان** (محمد بن عمران) مؤلف و دانشمند دربار عضدالدوله (د ۳۸۴ ق)، **ابو سعید سیرافی** نحوی مشهور و **قاضی بغداد** (د ۳۶۸ ق)، **ابن شانان یزاع** (د ۳۸۳ ق) و بسیاری دیگر آشنا بوده است، اما از این کسان، روایتی یا حکایتی که به ابوالفرج مربوطشان سازد، در دست نیست. او خود در روایتی منحصر به فرد گوید که در مجلس **ابو طیب منتبلی شیخی** برایش حکایتی نقل کرده است.

[۱۱۹] ادب، ص ۵۷.

این امر به احتمال قوی در ۳۵۱ ق رخ داده است، چه در آن هنگام بود که وزیر مهلبی شاعران خود را بر ضد منتبلی و به هجای او برانگیخت. با این همه از این ماجراهای بسیار معروف در تاریخ، هیچ اثری در نوشته‌های ابوالفرج پدیدار نیست. اینک لازم است به آن دسته از روایاتی که در همه کتب ادب نقل می‌شود بپردازیم: موضوع اصلی این داستان‌ها، دوستی ابوالفرج با **صاحب بن عباد** و **ابن عمید** و هدیه کتله اغانی به سیف الدوله است. افسانه‌های دیگری نیز گرد این روایت تنیده شده که یکی حکایت نسخه منحصر به فرد اغانی است؛ دیگر کتابخانه عظیم صاحب است که بخشی از آن بر ۳۰ شتر بار می‌شده و سپس اغانی جای آن همه کتله را گرفته است، سدیگر هدیه ۱۰۰۰ دیناری سیف الدوله در ازای اغانی و نظر صاحب در این باب است. بدین سان اغانی، کتابی افسانه‌ای شده و مؤلف آن چنان ارجمند گردیده است که نویسندگان سده‌های بعد، حتی معاصران، او را کاتب رکن الدوله و ندیم معز الدوله پنداشته‌اند.

[۱۲۰] مثلاً یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۱۰.

[۱۲۱] اصمعی، ص ۱۱۵.

بررسی ارزش کتله الاغانی

← وزیر مغربی

اما همه این روایات از سده ۷ ق با سخن یاقوت آغاز می‌شود. وی می‌نویسد: «قال الوزير... المغربي فی مقمة ما انتخبه من کتله الاغانی الی سیف الدولة ابن حمدان فاعطاه الف دینار». «چون خبر به این عباد رسید، گفت: سیف الدوله کوتاهی کرده است و این کتله چندین برابر این مال می‌ارزد. آنگاه در وصف کتله، سخن به درازا گفت و افزود که کتابخانه من مشتمل بر ۲۰۶۰۰۰ جلد است، اما از آن میان تنها اغانی همنشین دانی من است».

[۱۲۲] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۹۷.

نوشته وزیر مغربی دقیقاً روشن نیست، زیرا آنچه اینک پیش روی داریم، جمله‌ای مشوش و ناقص است؛ گویی وی گزیده‌ای از **اغانی** را برای سیف الدوله فرستاده است، اما این وزیر نویسنده در ۳۷۰ ق، یعنی ۱۵ سال پس از مرگ سیف الدوله **چشم** به جهان گشوده است. به همین جهت، **یاقوت** و نویسندگان پس از او به طور کلی چنین برداشت کرده‌اند که وزیر مغربی در مقدمه گفته که ابوالفرج کتابش را برای امیر حمدان فرستاده است، اما هیچ کس در شرح احوال و آثار وزیر، به چنین مقدمه‌ای اشاره نکرده است. این روایت در جای دیگری نیز آمده

[۱۲۳] ابن واصل، ج ۱(۱)، ص ۵-۶.

که با آنچه ذکر شد، اندکی تفاوت دارد: اولاً، ستایش صاحب از کتله در دو سه سطر نقل شده، ثانیاً، صاحب شمار کتله‌های خود را ۱۱۷۰۰۰ جلد ذکر کرده است. همین نکته هم به غرابت این روایت می‌افزاید، زیرا وجود ۲۰۶۰۰۰ یا ۱۱۷۰۰۰ جلد کتله آن هم در یک جا، در آن روزگار سخت شگفت می‌نماید. این روایت از دو جهت دیگر نیز نامطمئن است: یکی آنکه تنها روایتی است که نام ابن عباد و ابوالفرج را در یک جا گرد آورده و اگر آن را مجعول بپنداریم، میان آن دو هیچ رابطه‌ای باقی نمی‌ماند. دیگر آنکه شاید از نظر زمان هم پذیرفتنی نباشد، زیرا در ۳۴۷ ق که صاحب به عنوان دبیر مؤید الدوله به **بغداد** رفت، هنوز آن مرد نام آور و صاحب مجالس بزرگ ادب داخل **ری** و **اصفهان** نشده بود و خود گاه ناچار بود که ساعت‌ها بر در وزیر مهلبی بنشیند تا اجازه دخول یابد. در حقیقت صاحب چند سال پس از مرگ ابوالفرج مقام وزارت یافته است.

← روایت یاقوت

این روایت از جهتی، با روایت دیگری که یاقوت نقل کرده، پیوند می‌یابد: وزیر مهلبی از ابوالفرج می‌پرسد که آغانی را در چه مدت گرد آورده است. وی جواب می‌دهد: در ۵۰ سال. یاقوت سپس در همان روایت می‌افزاید که ابوالفرج در همه عمر تنها یک نسخه از آن کتب نوشته و این نسخه همان است که به سیف الدوله هدیه کرده [\[۱۲۴\]](#) ادب، ج ۱۳، ص ۹۸.

بخش آخر این روایت شاید برداشت خود یاقوت یا قول وزیر مغربی است که از آنجا به وقیت [ابن خلکان](#)

[\[۱۲۵\]](#) [وقیت، ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۰۷](#).

و سپس به همه کتب‌های بعد از او راه یافته است. ابن خلکان، گویی در تایید رابطه میان ابوالفرج و صاحب، این افسانه را نیز می‌افزاید که صاحب، با ظهور آغانی، از ۳۰ شتری که در سفرها کتب‌هایش را حمل می‌کردند، بی نیاز شد.

[\[۱۲۶\]](#) [وقیت، ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۰۷](#).

← ملاقت ابوالفرج با صاحب

در مقدمه آغانی اشارتی است که حل نشده، باقی مانده است. ابوالفرج در آغاز کتب گوید این کتب را به فرمان «رئییسی از رئیسان» تدوین کرده است [\[۱۲۷\]](#) الاغانی، ج ۱، ص ۵.

و معلوم نیست که این رئیس کیست، اما از آنجا که در زمان حیات او، صاحب بن عبدالمقلمی چندان بلند نداشت و آغانی قبل از مرگ وزیر مهلبی (۳۵۲ ق) تمام شده است، می‌توان صاحب را از این ماجرا بیرون نهاد. گذشته از آن، عدم تصریح به نام آن رئیس، ناچار دلیلی داشته که احتمالاً مغضوب بودن آن رئیس بوده است. حال آنکه صاحب در همه دوران امارت هرگز مغضوب نشده است. با این همه [ابن زاکور](#) در [تزیین قلاند العقیان](#) خود، تصریح می‌کند که کتب برای صاحب تدوین شده بوده است

[\[۱۲۸\]](#) [خلف الله، ص ۸۵](#)

ولی خلف الله بر اسس آنچه ذکر شد و دلایل جانبی دیگر این نظر را مردود می‌شمارد.

[\[۱۲۹\]](#) [خلف الله، ص ۸۴-۸۷](#).

← اهدای آغانی به سیف الدوله

هر گاه این روایت و ملاقت ابوالفرج و صاحب و اظهار نظر وزیر را درباره بهای آغانی نادرست بینداریم، لا جرم موضوع اهدای کتب به سیف الدوله نیز منتفی می‌شود، به خصوص که میان دربار حمدانین [شام](#) و دربار دیلمی [بغداد](#)، رقابت‌های ادبی و سیاسی تندی وجود داشته است و هیچ دلیلی نمی‌یابیم که ابوالفرج کتب خود را که شایسته محافل [عراق](#) و در خور وزیر ادیب و عیاشی چون مهلبی بوده، برای امیری بفرستد که حماسه بر فضای محافل ادبیش غالب بوده است. خلف الله در نسخه خطی [تاریخ الدول و الملوک ابن فرات](#) عبارتی یافته که درباره [ابن خازن](#) (د ۵۰۲ ق) نقل شده و در آن آمده است که حسین بن علی بن حسین [ابن خازن](#) خطی به غایت خوش داشت... سه نسخه از کتب آغانی نگاشته بود که یکی را به سیف الدوله اهدا کرد. بعدها خزان سیف الدوله به غارت رفت و عاقبت ۱۶ جلد از آغانی او در بغداد فراهم آمد. خلف الله می‌پندارد که نام این خازن با نام وزیر مغربی (که آن هم حسین بن علی بن حسین بوده) و نیز نام سیف الدوله ابو الحسن صدقه (د ۵۰۱ ق) با نام سیف الدوله حمدانی در ذهن یاقوت خلط شده و موجب اشتباه نویسندگان نسل‌های بعد گردیده است.

[\[۱۳۰\]](#) [خلف الله، ص ۸۲-۸۳](#).

شاید هم مسبب اصلی خود این خازن بوده که آن روایت را جعل کرده است.

کاتب نبودن ابوالفرج برای رکن الدوله

روایت دیگری که آن هم به گراف در کتب ادب و تاریخ معاصر انتشار یافته، موضوع کاتب بودن ابوالفرج در دستگاه رکن الدوله دیلمی است که آن را هم، یاقوت آورده و روایتی بسیار متاخر است. در آن، از قول هلال زنجانی نقل شده که ابوالفرج کاتب امیر دیلمی و نزد او محترم و محتشم بود. وی از [ابن عمید](#) انتظار داشت که در ورود و خروج به بارگاه آژانس گذارد. چون وزیر نپذیرفت، ابوالفرج در ۷ بیت هجوش گفت.

[\[۱۳۱\]](#) [ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۰-۱۱۱](#).

نادرست بودن این روایت، در همان ۷ بیت آشکار است، زیرا سراینده آن خود را در ردیف ابن عمید می‌انگارد (بیت‌های ۱، ۲) و سپس از ولایت یافتن و معزول شدن خود سخن می‌گوید (بیت ۶) و هیچ یک از این احوال در مورد ابوالفرج صادق نیست. از آن گذشته یاقوت خود اضافه می‌کند که [ابو حنین](#)، این اشعار را به نحو دیگری روایت کرده است.

[\[۱۳۲\]](#) [یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۱](#).

سپس در احوال ابن عمید از قول او، شعر را به ابوالفرج علی بن حسین بن هندو نسبت می‌دهد. این روایت به راستی در [اخلاق الوزیرین ابو حنین](#)

[\[۱۳۳\]](#) [اخلاق الوزیرین، ابو حنین، ص ۴۲۱](#).

آمده است، اما در آنجا، کاتب رکن الدوله که ابن عمید را هجو گفته، ابوالفرج احمد بن محمد

[\[۱۳۴\]](#) [ابن خلکان، ج ۵، ص ۱۰۸](#).

است. اینک می‌توان پنداشت که اشتراک کنیه ابوالفرج موجب اختلاط در روایت هلال زنجانی شده و البته ابوالفرج اصفهانی را با ابن عمید رابطه‌ای نبوده است.

شخصیت

آن ابوالفرجی که در آغانی و کتب‌های دیگر آن روزگار باز شناخته می‌شود، به هیچ روی به آن [جوان](#) جدی [مؤمن](#) مبارزی که [مقاتل](#) را می‌انگاشت، شباهت ندارد. او مردی ناهنجار و ژنده پوش است؛ موزاش را هرگز نو نمی‌کند؛ جامه‌اش را نمی‌شوید و به خوراک آزمند است.

[\[۱۳۵\]](#) [یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۷](#).

ابوالفرج بی پرده و به سادگی تمام مجالسی را که خود در آنها شرکت داشته است، وصف می‌کند: در مجلس وزیر [مهلبی](#) که به هجو وزیر انجامید او خود اعتراف می‌کند که چون هر دو مست باده بوده‌اند، چنین حالتی پیش آمده است. وی در [ادب الغریاء](#) حکایت می‌کند که در ۳۵۵ ق، همراه شخص دیگری، برای دیدن ترسایان و باده نوشی بر لب رود یزدگرد که از کنار دیر [ثعلبی](#) می‌گذشت، به آن دیر رفت. دختری زیبا، دوست و همراه او را به کنار دیواری خواند که بر آن ابیاتی در وصف زیبارویی نگاشته بودند. ابوالفرج که حس می‌زد آن اشعار را بایستی همان دختر ترسا پرداخته و نوشته باشد، خود ۵ بیت به همان مناسبت ساخت و برای دختر خواند.

[\[۱۳۶\]](#) [ادب الغریاء، ص ۳۴-۳۶](#).

[\[۱۳۷\]](#) [یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۳-۱۱۵](#).

ابوالفرج با همان **نش** شفاف و بی پیرایه، به دور از هر گونه پرده پوشی داستانی نقل می‌کند که از گوشه‌های مختلف زندگی و کژ آیینی‌های آن روزگار پرده برمی‌دارد. او و دوست و استادش **حجظه** به درجه‌ای از بی بند و باری رسیده بودند که دیگر چیزی را از کسی پنهان نمی‌کردند.

[۱۳۸] **انب الغرباء**، ص ۸۳-۸۶.

[۱۳۹] **یاقوت**، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۱۷-۱۲۱.

مذهب

ابوالفرج **زیدی مذهب** بود

[۱۴۰] **طوسی**، ص ۲۲۳.

و همین امر شگفتی بسیاری از نویسندگان را برانگیخته است

[۱۴۱] **ابن اثیر**، ج ۸، ص ۵۸۱-۵۸۲.

[۱۴۲] **ذهبی**، **میزان**، ج ۳، ص ۱۲۳.

زیرا چگونه ممکن است مردی مروانی به آیین **تشیع** بگراید؟ این تشیع ظاهری و آن عادات شگفت البته **خشم** نویسنده **سنی** مذهبی چون **ابن جوزی** را برمی‌انگیزد، چنانکه در حق ابوالفرج گوید: او شیعی بود و چون او بی اعتماد نشاید. در کتب‌هایش به چیزهایی تصریح می‌کند که موجب فسق است. **شرب خمر** را آسان می‌گیرد و گاهی نیز روایاتی از این باب درباره خود نقل می‌کند... هر کس در اغانی او بنگرد، همه گونه زشتی می‌یابد.

[۱۴۳] **ابن جوزی**، ج ۷، ص ۴۰-۴۱.

چند سده پس از آن، عالم شیعی مذهب، خوانساری نیز از جهتی با ابن جوزی هم عقیده شده، می‌گوید: او زیدی است، نه شیعی، سخنانی که در مدح **اهلبیت** گفته است، هیچ یک صریح نیست؛ اگر هم چنین باشد، باید حمل بر آن کرد که وی می‌خواسته است به بارگاه شاهان آن زمان که غالباً به **ولایت** اهل‌بیت اعتقاد داشتند، تقرب جوید و مانند شاعران دیگر آن زمان، از صلوات کلان ایشان بهره برد... من اغانی را اجمالاً نصف کرده‌ام و در بیش از ۸۰۰۰۰ بیتی که نقل کرده است، چیزی جز هزل و گمراهی... و دوری از اهل‌بیت **رسالت** نیافتم. علاوه بر این، او از **شجره ملعونه** (یعنی **بنی امیه**) بوده است.

[۱۴۴] **خوانساری**، ج ۵، ص ۲۲۱.

ابوالفرج آیین زیدی را احتمالاً از خاندان ملاریش آل ثوابه- که به ظن قوی زیدی بوده‌اند- به **ارث** برده بود. همانگونه که پیش از این گفته شد، بعید نیست که **کینه** از **بنی عباس**، دو خاندان اموی (پدران ابوالفرج) و شیعی ثوابه را به هم نزدیک کرده باشد. ابوالفرج در مقاتل می‌نویسد که بزرگان علوی و هاشمی در منزل نبای او مجد گرد می‌آمدند.

[۱۴۵] **مقاتل**، ص ۶۹۸.

علت دوستی و اقبال ابن مروانی سنی مذهب بلند پایه با فرزندان ثوابه هر چه باشد، نتیجه‌اش آن شد که فرزندش از آن خاندان شیعی مذهب **همسر** اختیار کرد و نواده‌اش ابوالفرج به آیین **ملار** گروید. دوران کودکی و نوجوانی او نیز احتمالاً از برخی تعصبات و علائق مذهبی تهیه نبوده است، زیرا محیط **سالمه** و **کوفه** از اینگونه عواطف آکنده بود.

شخصیت علمی

خطیب بغدادی که او را شاعر و راوی مطلع از **انسلب** و **سیره** می‌داند، از قول **تنوخی**، حوزه اطلاعات او را چنین وصف کرده است: هیچ کس را ندیده‌ام که به اندازه این راوی شیعی، شعر و سروده و اخبار و آثار و احادیث **مسند** و نسب حفظ باشد.

[۱۴۶] **تاریخ بغداد**، ج ۱۱، ص ۳۹۸-۳۹۹.

او علاوه بر این، علوم دیگری چون **مغازی**، **لغت**، **نحو** و **خرافه** را نیز می‌دانست و از بسیاری از آیین‌های ندیمی چون شناخت احوال پرندگان شکاری، **بیطاری**، اندکی پزشکی و نجوم و دیگر چیزها آگاهی داشت

[۱۴۷] **تاریخ بغداد**، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

[۱۴۸] **قفطی**، ج ۲، ص ۲۵۱.

[۱۴۹] **ابن خلکان**، ج ۳، ص ۳۰۷.

ذهبی نیز او را آباتی در معرفت اخبار و ایام و شعر و غنا و محاضرات می‌داند و می‌گوید که او با حدیثنا عجایی می‌آورد.

[۱۵۰] **ذهبی**، **میزان**، ج ۳، ص ۱۲۳.

[۱۵۱] **لسان المیزان**، **ابن حجر**، ج ۴، ص ۲۲۱.

اما از این میان، در روایت اخبار و ادب بیشتر دست داشته

[۱۵۲] **تاریخ بغداد**، **خطیب**، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

و اطلاعات دیگر او از حد دانش اهل ادب یا ندیمان فراتر نمی‌رفته است و مثلاً داستان معالجه قولنج گربه‌اش را

[۱۵۳] **یاقوت**، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۰۴-۱۰۵.

نباید بر دانش عمیق و واقعی او در **علم بیطاری** حمل کرد. مجموعہ بیست و چند کتابی که به او نسبت داده‌اند، از دایره ادب و شعر و غنا و اخبار مربوط به آنها خارج نیست.

← علم انسلب

تنها شاید بتوان گفت که او **علم انسلب** را جدی‌تر می‌گرفته و در آن، همچون متخصص این امر به تالیف دست می‌زده است. سلسله‌های مفصل تبارنامه که او در اغانی و مقاتل به کار گرفته است، خود به تخصص او دلالت دارد. علاوه بر این، یک جمهره النسب و ۴ کتب دیگر در نسب قبایل بزرگ عرب به وی منسوب است.

ابوالفرج علاوه بر استناد وسیع و همه جانبه به روایت شفاهی و سلسله سندهای طولانی، از کتب‌هایی که در دسترس داشت، نیز روگردان نبود و **ابن ندیم** بر این امر تصریح می‌کند. **ابن ندیم**، ص ۱۲۸.

اما نوبختی (د ۴۰۲ ق) روایات او را نادیده گرفته، می‌گوید: او دروغ‌گوترین مردمان بود؛ به بازار کتب فروشان که بسیار پر رونق بود، می‌رفت؛ کتب‌هایی می‌خرید و به خانه می‌برد؛ همه روایاتش از آنهاست.

[۱۵۴] **تاریخ بغداد**، **خطیب**، ج ۱۱، ص ۳۹۹.

تخصص دیگر ابوالفرج، موسیقی بود. اما دانش او در این زمینه، به دانش نظری مختصر می‌گردید و ظاهراً نه آوازی خوش داشت و نه سازی می‌نواخت. اطلاعات نظری او از کتب‌های متعددی که در اختیار داشت، به دست آمده بود؛ آثار [اسحاق موصلی](#)؛ آثار استادش جحظه از جمله اخبار ابی حشیشه که آن را نزد همو خوانده بود؛ کتابی که ابوالفضل عبل بن احمد بن ثوابه به او داده بود.

[۱۵۶] اغانی، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

و انبوهی کتب‌های دیگر. اما او خود در آغاز اغانی به صراحت می‌گوید: در بیان کیفیت سروده‌ها و ترانه‌ها منحصر از شیوه اسحاق موصلی پیروی کرده‌ام، زیرا امروزه شیوه او معمول گردیده است، نه شیوه کسانی چون ابراهیم بن مهدی و مخارق و علویه...

[۱۵۷] اغانی، ج ۱، ص ۴-۵.

او نسبت به این موسیقی‌دان بزرگ که حدود یک سده و نیم پیش از او می‌زیسته است، اعتقادی خاص داشت؛ شرح حالی که به او اختصاص داده

[۱۵۸] اغانی، ج ۵، ص ۲۶۸ به بعد.

خود کتابی که نسبتاً مفصل است که به ۱۶۷ صفحه می‌رسد. ابوالفرج در آغاز این کتاب، برخلاف شیوه خود، به شرح فضائل و دانش و پارسایی و هنرمندی او پرداخته و او را یگانه همه دوران‌ها معرفی کرده است

[۱۵۹] اغانی، ج ۵، ص ۲۶۸-۲۷۰.

اما در مقابل، از اینکه بر استاد دیگرش جحظه خرده بگیرد، ابایی نداشت و با آنکه کتابی در احوال و اخبار او تألیف کرده است، باز یک بار پس از دو روایت می‌گوید: او را در کتاب [الطنبورین](#) عادت بر این است که از اهل صناعت موسیقی به زشت‌ترین کلمات بگویی کند، حال آنکه عکس این عمل شایسته است.

[۱۶۰] اغانی، ج ۶، ص ۶۳.

وی با استادان دیگری چون [حرمی بن ابی العلاء](#)، [ابراهیم ابن زر زور](#)، [ابو عیسی بن متوکل](#) نیز می‌توانست در بسیاری جاها با موسیقی و موسیقی‌دانان همساز گردند: در میخانه‌ها، در مجالس اعیان، در خانه استادش نطقویه که گویند کنیز کلن آواز خوانش شهرت تمام داشته‌اند

[۱۶۱] زبیدی، ص ۱۷۲.

[۱۶۲] خلف الله، ص ۱۲۰-۱۲۱.

در سرای [آل منجم](#) و به خصوص یحیی بن علی بن منجم که خود اهل موسیقی و شعر بود. حاصل این اطلاعات، چندین کتاب به غیر از اغانی بود. مثلاً: [ادب السماع](#) - که اینک از دست رفته است.

شاگردان

ابوالفرج بی گمان شاگردان بسیار داشته، اما گویی کار تدریس پیشه او نبوده است. با این همه گاه کسانی را می‌بینیم که در محضر او کتب معینی را خوانده‌اند، مثلاً شیخی اندلسی به نام [ابو زکریا یحیی](#) که برای کسب [علم](#) به شرق آمده و به ابوالفرج پیوسته بود و تنوخی او را در مجلس ابوالفرج دیده است.

[۱۶۳] یاقوت، ادبا، ج ۱۳، ص ۱۲۹.

یا ابوالحسین ابن دینار که خود گفته همه کتب اغانی را نزد ابوالفرج خوانده است

[۱۶۴] یاقوت، ادبا، ج ۱۴، ص ۲۴۸.

و نیز [علی بن ابراهیم دهکی](#)

[۱۶۵] یاقوت، ادبا، ج ۱۲، ص ۲۱۶-۲۱۷.

دیگر شاگردان او را خطیب بغدادی نام برده است: [دارقطنی](#)، [ابو اسحاق طبری](#)، [ابراهیم بن مخلد](#) و [محمد بن ابی الفوارس](#)

[۱۶۶] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۸-۳۹۹.

[۱۶۷] ذهبی، سیر، ج ۱۶، ص ۲۰۲.

یکی دیگر از شاگردان یا راویان او که نامش در منابع به این عنوان نیامده، [تنوخی](#)، صاحب [نشوار](#) و [الفرج بعد الشده](#) است. وی در کتاب اخیر، ۶ بار از اغانی و ۴۳ بار از شخص ابوالفرج نقل قول کرده

[۱۶۸] شالچی، ج ۱، ص ۱۰.

و در یک جا می‌نویسد: در کتاب اغانی که ابوالفرج اجازه روایتش را به من داده است...

[۱۶۹] [الفرج](#)، ج ۴، ص ۳۸۳.

شاگردان ابوالفرج، از شیوه‌های استاد خود کمتر تقلید کرده‌اند، مثلاً می‌دانیم که دارقطنی، در [علوم قرآن](#) و [حدیث](#) تبحر یافت، نه در [شعر](#) مجون و [غنا](#).

شعر ابوالفرج

بر اسلحس همین مقدار اندکی که از شعر ابوالفرج باقی مانده است، می‌توان گفت که وی به روانی و دلنشینی، شعر می‌سروده و گذشتگان نیز همه بر این امر اقرار دارن

[۱۷۰] مثلاً خطیب، ج ۱۱/۳۹۸.

ثعالبی می‌گوید: در آثار او، هم استواری شعر [علما](#) را می‌بینیم و هم لطافت شعر ظرفا را.

[۱۷۱] ثعالبی، ج ۳، ص ۱۰۹.

از مجموع اشعار او، ۱۷۲ بیت در ۲۵ قطعه کوتاه و بلند باقی مانده است. از این میان ۲۱ قطعه را [ثعالبی](#) و [یاقوت](#) و یک قطعه مفصل ۳۹ بیتی را [ابن شاکر](#)

[۱۷۲] فوات الوفیت.

(ذیل حوادث ۳۵۶ ق) و ۵ بیت را [ابن ططقی](#)

[۱۷۳] ابن ططقی، ص ۲۸۵-۲۸۶.

نقل کرده‌اند و دو قطعه ۳ بیتی را که در جای دیگر نیامده، خود او در [ادب الغرباء](#)

[۱۷۴] [ادب الغرباء](#)، ص ۷۴-۹۸.

آورده است. شعر او شعر نوخاستگان عصر عباسی است. وی هنگامی که [ابن معنر](#) و شیوه شعر سرایی او را می‌ستاید، پنداری از روش دلخواه خود سخن می‌گوید. او می‌داند که در محیط بغداد، در سراهای با شکوه و میان ندیمان و کنیزکلن و گل‌های بنفشه و نرگس، دیگر جای آن نیست که شاعری بر اطلال و دمن زار بگردد و به وصف [بیابان](#) و ماده [شتر](#) و

[أهو](#) و [شتر مرغ](#) پردازد، یا در شعر الفاظ نا مانوس بیابانی به کار برد. اعجابی که ابوالفرج نسبت به ابن معنر ابراز داشته است

[۱۷۵] الاغانی، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

خود نشان می‌دهد که تا چه حد از او تأثیر پذیرفته است. شاید بتوان پا را از این فراتر نهاد و گفت: شعر او - هنگامی که وی به زنگانی مادی و ملموس می‌پردازد - از شعر ابن معنر نیز گیراتر است؛ سخنش صمیمی و بی پیرایه است؛ هم معانی و هم الفاظ را از متن زنگانی بر می‌گیرد و به وسیله آنها شعر خود را جان می‌بخشد؛ حتی گاه از استعمال برخی الفاظ

عامیانه نیز ابا ندارد

[۱۷۶] یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

؛ هیچ یک از اشعار او، مقدمه ندارد؛ همیشه ترجیح می‌دهد که بی درنگ به اصل موضوع بپردازد؛ حتی در شعری که گویند ۱۰۰ بیت بوده و در هجای بریدی سروده شده، از همان بیت اول، حمله‌ای تند و آشکار بر او آغاز کرده است.

[۱۷۷] ابن طقطقی، ص ۲۸۵-۲۸۶.

[۱۷۸] یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۲۷-۱۲۸.

ابوالفرج مردی سخت‌حسلس و تند مزاج بود

[۱۷۹] **ذهبی، میزان، ج ۳، ص ۱۲۳.**

؛ عیب دیگر مردمان را به آسانی می‌دید و به آسانی آنان را به **استهزا** می‌گرفت، چندانکه به گفته یاقوت، هجایش از شعرهای دیگرش بهتر بود و مردم از زخم زبانش بیمناک بودند.

[۱۸۰] یاقوت، ج ۱۳، ص ۱۰۱.

مثلا گراف گویی جهنی، محتسب بصره را بر نناقت و نزد همگان شرمسارش گردانید.

[۱۸۱] یاقوت، ج ۱۳، ص ۱۲۳-۱۲۴.

حتی چنانکه اشاره شد، ولی **نعمت** خود، وزیر مهلبی را نیز هجا می‌گفت.

[۱۸۲] یاقوت، ج ۱۳، ص ۱۰۹.

با این همه دو قطعه‌ای که وی درباره موش و گربه

[۱۸۳] یاقوت، ج ۱۳، ص ۱۰۵-۱۰۷.

و در رثای خروس سروده، به گمان ما زیباترین اشعار اوست. مرثیه خروس وی چندان این شاکر

[۱۸۴] فوات الوفیت.

(ذیل حوادث ۳۵۶ ق) را شایسته ساخت که به سبب زیبایی وصف و استواری کلام و دل‌آویزی الفاظ و بدیع بودن معانی هر ۳۹ بیت آن را نقل کرده است.

نثر ابوالفرج

بلاشر معتقد است که درباره اسلوب ابوالفرج در نثر، سخنی جدی نمی‌توان گفت، زیرا همه آثار او و به خصوص بزرگترین آنها، آغانی سراپا نقل قول است و آنچه او خود به این مجموعه افزوده، از سرفصل‌ها، یا روابط میان قطعات تجاوز نمی‌کند.

[۱۸۵] بلاشر، ص ۲۱۲-۲۱۳.

با این همه در لا به لای روایت، گاه به قطعه‌هایی بسیار دلنشین و هوشمندانه دست می‌یابیم که می‌توانند تصور نسبتاً روشنی از اسلوب او در **ذهن** پدید آورند. از جمله این نوشته‌ها می‌توان به مقدمات کتب‌ها، گفتارهای انتقادی در آغانی و مقاتل، ستایش‌هایی که مثلاً از اسحاق موصلی و ابن معتز کرده، و داستان‌هایی که در ادب الغرباء آورده است، اشاره کرد. در این آثار ملاحظه می‌شود که وی به هیچ وجه از معاصران قدرتمندش، صاحب و مهلبی و ابن عمید تأثیر نپذیرفته، بلکه احساسات خود را به زبانی پاکیزه و شفاف، با **صداقت** و صمیمیتی کم نظیر عرضه کرده است.

ابوالفرج که به شدت تحت تأثیر سنت روشنفکرانه مؤلفان ادب است، پیوسته می‌کوشد از ارائه آثار ثقیل به خواننده خودداری کند و به عکس او را با حکایت نو به نو مشغول دارد، زیرا می‌داند که «در **طبیعت** آموختن، **عشق** انتقال از چیزی به چیز دیگر، و راحت جویی گنر از امر معهود و شناخته به نامعهود و نو، نهفته است»، زیرا «هر چیز که امید دست یافتن به آن می‌رود، از آنچه حاصل است، بر جان شیرین تر می‌نشیند».

[۱۸۶] الاغانی، ج ۱، ص ۴.

[۱۸۷] بلاشر، ص ۲۱۱-۲۱۲.

با این همه او کار خود را سخت جدی می‌گیرد و آثار خویش را کاملاً عالمانه تلقی می‌کند، به همین جهت، پیوسته روایت خود را به اسنادی استوار و روایانی مشهور، متقن می‌گرداند. (درباره اسناد، او

[۱۸۸] ه، د، الاغانی

)، یا به کتب‌هایی چون آثار ثعلب، ابن اعرابی، ابو عمرو شیبانی، ابن حبیب، سگری و دیگران ارجاع می‌دهد.

[۱۸۹] خلف الله، ص ۱۹۶.

اما در بسیاری جاها گویی در نظر گویی در نظر او، نباید تنها به واقعیت زندگی مردمان و حوادث تاریخی نگریم، بلکه ساختار افسانه‌گون یک **روایت** نیز در صورتی که فریبده و دل‌آویز باشد و ذوق هنری ظریفان را اذیت کند، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد و بنابراین باید از پشتوانه سندهایی استوار برخوردار باشد. مثال‌هایی که در تایید این سخن می‌توان آورد، بسیار است. مثلاً، در مرگ لیلی اخلیه، روایت **اصمعی** را که می‌گوید: او هنگام بازگشت از **نیشابور** درگذشت، درست نمی‌داند، بلکه ترجیح می‌دهد که لیلی، همراه شوی خود بر ماهوری که **قیر** عاشق دلسوخته‌اش **تویه** در آن بود، بگذرد و به رغم نکوش شوی، عاشق را درود فرستد و از او بخواهد، همانگونه که در شعری وعده کرده است، از ورای گور نیز **سلام** او را پاسخ گوید. همان هنگام، پرواز جغدی وحشت‌زده، اشتر لیلی را می‌رماند، چنانکه او از فراز هودج به **زمین** می‌افتد و کنار عاشق دیرینه جان می‌سپارد. ابوالفرج در دنبال این **افسانه** باور نکردنی می‌افزاید: این است روایت صحیح در مرگ لیلی.

[۱۹۰] آغانی، ج ۱، ص ۲۴۴.

مثال دیگر افسانه‌های شورانگیز لیلی و مجنون است که در حدود سده ۲ ق پدید آمد و سپس پیوسته بر حجم آنها افزوده شد، تا به دست ابوالفرج رسید.

[۱۹۱] آغانی، ج ۲، ص ۹۶-۱.

بی‌گمان وی به هیچ یک از آنها به عنوان حادثه‌ای واقعی نمی‌نگرد، اما همه را بار غیبی تمام که انگیزه‌های جز عشق به داستان پردازی ندارد، با دقت بسیار نقل می‌کند.

[۱۹۲] بلاشر، ص ۱۹۱.

او می‌داند که افسانه پادشاهان **بمن** را **یزید بن مفرغ** جعل کرده است

[۱۹۳] ابوالفرج، آغانی، ج ۱۸، ص ۲۵۵.

اما از ذکر آنها نیز خودداری نمی‌کند.

وفات

سه کس که با ابوالفرج روابطی داشته‌اند، سه تاریخ مختلف در مرگ او یاد کرده‌اند: شاگردش **ابن ابی الفوارس** گوید که روز ۱۴ **ذی الحجه** ۳۵۶ درگذشت و پیش از **مرگ** دچار اختلال حواس شد.

[۱۹۴] تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

[۱۹۵] **قطعی، ج ۲، ص ۲۵۳.**

همین تاریخ را تقریباً همه نویسندگان بعدی پذیرفته‌اند.

[۱۹۶] این خلکن، ج ۳، ص ۳۰۹.

[۱۹۷] ابو الفداء، ج ۱، ص ۱۰۸.

[۱۹۸] ذهبی، میزان، ج ۳، ص ۱۲۳.

و معاصران نیز بیشتر بر این نظرند. تاریخ دوم، ۳۵۷ ق است که **ابو نعیم** آورده است. او خود می‌نویسد که ابوالفرج را در سنین کهنسالی وی در **بغداد** دیده است.

[۱۹۹] ابو نعیم، ج ۲، ص ۲۲.

برخی دیگر نیز با تردید این سال را ذکر کرده‌اند.

[۲۰۰] این خلکن، ج ۳، ص ۳۰۹.

تاریخ سوم، سل «سیصد و شصت و اندی» است که دوستش **ابن ندیم** ذکر کرده

[۲۰۱] ابن ندیم، ص ۱۲۸.

و کمتر مورد توجه قرار گرفته است، اما از دیگر تاریخ‌ها صحیح‌تر به نظر می‌رسد. نخستین بار یاقوت به این نکته پی برده، اما خود اظهار نظر قطعی نکرده است. وی از قول حاشیه نویسی که **ادب الغریاء** ابوالفرج را در دست داشته، داستانی نقل کرده، از این قرار که ابوالفرج در آن کتب گوید: در زمان قدرت معز الدوله، روی قصر او در شاماسیه چیزی خوانده، سپس در سال ۳۶۲ ق به آن مکان بازگشته و این بار ویرانی قصر را دیده است

[۲۰۲] ادب، ج ۱۳، ص ۹۵-۹۶.

[۲۰۳] ادب، ص ۸۸.

و بدین سن، تاریخی که ابن ندیم ذکر کرده است، محتمل تر می‌گردد. (درباره تاریخ و فلت او)

[۲۰۴] خلف الله، ص ۱۶-۲۱.

[۲۰۵] منجد، ص ۱۴.

آثار

مجموعه آثاری که به ابوالفرج نسبت داده‌اند، به ۲۸ کتب بالغ می‌شود که از آنها تنها ۴ کتب در دست است. عمدتین کسانی که فهرست آثار او را آورده‌اند.

[۲۰۶] ابن ندیم، ص ۱۲۸.

[۲۰۷] ثعالبی، ج ۳، ص ۱۰۹.

[۲۰۸] تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

[۲۰۹] شیخ طوسی، ص ۲۲۳-۲۲۴.

[۲۱۰] یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۹-۱۰۰.

[۲۱۱] این خلکن، ج ۳، ص ۳۰۸.

[۲۱۲] قطبی، ج ۲، ص ۲۵۲.

← کتب‌های شعری

کتب‌های او را می‌توان بر حسب موضوع چنین تقسیم بندی کرد: درباره سرودها و ترانه‌ها و ترانه سرایان و اشعار و اخبار مربوط به آنان ۱. **الآغانی**. چون این کتب بزرگترین اثر در زمینه ادب و موسیقی به شمار می‌آید و مزایایی گاه استثنائی دارد، در منحنی جداگانه بررسی می‌شود.

[۲۱۳] الآغانی.

۲. مجرد الآغانی. ابوالفرج خود به این کتب اشاره کرده است.

[۲۱۴] الآغانی، ج ۱، ص ۱.

۳. **الأماء الشواعر**. این کتب در ۱۹۸۳ م در **بغداد** به کوشش یونس احمد سامرائی و نوری حمودی قیسی به چاپ رسیده است. احتمالاً **اشعار الاماء و الممالیک**

[۲۱۵] ابن ندیم، ص ۱۲۸.

و الممالیک الشعراء

[۲۱۶] یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۹.

عناوین تحریف شده همین کتب است. ۴. **الخمارین و الخمارات**. ۵. **الاخبار و النوادر**. ۶. **ادب السماع**. ۷. **اخبار الطفلیین**. ۸. مجموع الآثار و الاخبار. ۹. **کتب القیان**. حاجی خلیفه کتبی از ابوالفرج به نام **نزه الملوک** و الاعیان فی اخبار القیان و المغنیات الفواجل الحسان یاد کرده ح

[۲۱۷] لاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۹۴۷.

که احتمالاً همین کتب است. ۱۰. **دعوه النجار**، یا دعوة التجار

[۲۱۸] حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۷۵۶.

۱۱. **کتب الغلمان المغنیین**. ۱۲. کتبی درباره نغمه‌ها که خود به آن اشاره کرده

[۲۱۹] آغانی، ج ۱۰، ص ۹۷.

۱۳. رساله‌ای درباره **غنا** که خود از آن یاد کرده است

[۲۲۰] آغانی، ج ۵، ص ۲۷۰.

۱۴. **الدیارات**. از سده‌های نخست قمری دیرها را بیشتر مراکزی برای تفریح تلقی می‌کرده‌اند. به همین جهت، مؤلفان کتب‌های دیارات، پس از تعیین محل دیر، به ذکر اخبار و اشعاری که در پیرامون آن ساخته شده بود، می‌پرداختند. ظاهراً نخستین کتابی که پیش از ابوالفرج در این باب تألیف شده، **کتب الحیره و تسمیه البیع و الدیارات**، اثر **هشام کلیبی** است. پس از آن دیارات ابوالفرج تألیف شد. اما نویسندگان سده ۴ ق به این موضوع اقبال بسیار نشان داده‌اند، چنانکه ۵ کتب دیگر نیز در همین دوره تألیف شده است: **کتب الدیره** از سری رفاء؛ **الدیارات** از ابوبکر محمد و **ابو عثمان سعید خالدی؛ الدیارات الکبیر** از **شمشطلی**؛ **کتب الدیره** از **محمد بن حسن نحوی** و از همه مهمتر **الدیارات شایشتی** (د ۳۸۸ ق). شگفت آنکه

شایشتی هیچ اشاره‌ای به ابوالفرج نکرده و گویی از کتب او به کلی بی اطلاع بوده است (درباره این کتب‌ها،

[۲۲۱] عواد، ص ۳۶-۴۲.

) **کتب ابوالفرج** اینک در دست نیست و نسخه‌ای که به همین نام در کتابخانه برلین نگهداری می‌شود

[۲۲۲] آوارت، شم ۸۳۲۱.

معلوم نیست که از آن ابوالفرج باشد. اما بی گمان یاقوت آن را در دست داشته، زیرا بارها در **معجم البلدان** به آن ارجاع داده است.

[۲۲۳] بلدان، ج ۲، ص ۶۵۴-۶۶۷-۶۶۸.

جلیل عطیه آنچه از این اثر در منابع آمده است، گرد آورده و به نام **الدیارات** در بیروت (۱۹۹۱ م) به چاپ رسانده است.

← کتاب ادبی

کتابی در ادب اثری کاملاً استثنائی و دلنشین از ابوالفرج در دست داریم که **ادب الغرباء من اهل الفضل و الادب**

[۲۲۴] این ندیم، ص ۱۲۸.

یا آدب الغرباء

[۲۲۵] تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

یا ادبایا الغرباء

[۲۲۶] یاقوت، ادبایا، ج ۱۳، ص ۹۹.

نام دارد. تا ۱۰۰۰ سال پس از **مرگ** ابوالفرج کسی خبری از محتوای این کتاب، جز آن چند روایتی که یاقوت آورده است

[۲۲۷] یاقوت، ادبایا، ج ۱۳، ص ۹۵-۹۶.

نداده بود؛ اما نسخه‌ای از آن در اختیار **بیع الزمان فروز انفر** بود که برای نشر به **صلاح الدین منجد** سپرد. منجد نیز کتاب را در ۱۹۷۲ م در **بیروت** منتشر کرد. این نسخه متعلق به سده ۱۳ ق است، اما اینک نسخه‌ای دیگر، از سده ۷ ق در **کتابخانه آیت‌الله مرعشی** یافت شده است. مرعشی، شم (۵) ۴۰۴۷.

ابوالفرج در این کتاب، با نکر تاریخ بارها از خود سخن گفته، چندانکه این کتاب یکی از مراجع عمده برای شرح احوال او شده است. چنانکه در بخش درگذشت او یاد شد، یکی از روایات این کتاب نشان می‌دهد که وی، بر خلاف، همه روایات، تا اندکی پس از ۳۶۲ ق زنده بوده و این کتاب را نیز پس از این **تاریخ**، یا در اواخر آن سال نوشته است. در این **زمان دوست** و حامی قهرتمند او **وزیر مهلبی** در گذشته بود و او در **غم** تنهایی و تنگدستی می‌زیست. مقدمه کوتاه و غم‌انگیزی که وی در آغاز کتاب نگاشته است

[۲۲۸] ادب الغرباء، ص ۲۰-۲۲.

بر این معنی دلالت دارد.

موضوع و **لحن** گفتار کتاب سراسر نشان از صمیمیت و یکرنگی **روح** مؤلف دارد. وی خاصه به دنبال غربت زنگانی که از سر اندوه یادگاری از خود به جای گذاشته‌اند، به هر سوی سر می‌کشد و در خانه‌ها، نکل‌های ویران، **مساجد**، باغ‌ها، حتی در کوه‌ها نوشته‌های آنان را می‌یابد و در کتاب خود ضبط می‌کند. بدیهی است که او از اخباری که دیگران نیز در همین باب برایش نقل می‌کنند، **چشم** نمی‌پوشد.

[۲۲۹] ادب الغرباء، ص ۲۱.

اهمیت این کتاب برای **روان شناسی اجتماعی** آن روزگار بر کسی پوشیده نیست.

← کتب معرفی اشخاص

کتاب‌هایی که درباره اشخاص معین تألیف کرده: ۱. **الفرق** (یا الوزن) و المعیار فی الاوغاد و الاحرار، که در **معارضه با اللفظ المحیط هارون بن منجم** نوشته است.

[۲۳۰] حلجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۲۵۶

۲. **اخبار جحظة الیرمکی**؛ ۳. **مناجیب الخصیین**، درباره دو خواجه **جوان** متعلق به وزیر مهلبی.

[۲۳۱] یاقوت، ادبایا، ج ۱۳، ص ۹۹-۱۰۰.

← تبارنامه‌ها

۱. **جمهره النسب**. این عنوان را خطیب بغدادی آورده است

[۲۳۲] تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۷.

اما ذیل کتاب **التعدیل** خواهیم دید که ابوالفرج، **جمهره** انسلب **عرب** را نه عنوان، که موضوع **التعدیل** یاد کرده است.

[۲۳۳] الاغانی، ج ۲۲، ص ۳.

حال نمی‌دانیم که **خطیب** کتاب دیگری را در نظر داشته، یا آن عنوان و آن موضوع را دو کتاب پنداشته است.

۲. **نسب بنی عبد شمس**.

۳. **نسب بنی شیبین**.

۴. **نسب المهالبه**.

۵. **نسب بنی تغلب**.

۶. **نسب بنی کلاب**.

← اخبار و روایات اعراب

اخبار و روایات مربوط به اعراب ۱. **ایلم العرب**، که به قول خطیب بغدادی شامل ۱۷۰۰ «بوم» بوده است.

[۲۳۴] تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

۲. **التعدیل و الانتصاف** فی مآثر العرب و مثالبها. ابوالفرج خود گوید

[۲۳۵] **التعدیل و الانتصاف** فی مآثر العرب و مثالبها.

که این، عنوان کتابی است در باب «جمهره انسلب العرب».

← کتب‌های مذهبی

۱. **مقائل الطالیین**، که درباره آن جداگانه بحث خواهد شد.

۲. **تفضیل ذی الحجه**. از این کتاب اطلاعی در دست نیست و تنها با توجه به عنوان کتاب می‌توان حس زد که شامل موضوعات دینی بوده است.

[۲۳۶] نامه دانشوران، ج ۴، ص ۵۸.

۳ و ۴. ما نزل من القرآن فی **امیر المؤمنین** علی و اهل بیته علیه‌السلام و کلام **فاطمه** علیه‌السلام فی **فک**، که **شیخ طوسی** به وی نسبت داده است [۲۳۷] شیخ طوسی، ص ۲۲۴.

پیش از شیخ طوسی کسی به این دو کتب اشاره نکرده و نویسندگان پس از او هم از نقل آنها در فهرست آثار ابوالفرج خودداری کرده‌اند. به نظر می‌آید که این دو اثر را کسان دیگری تألیف کرده باشند و بعدها در اثر خلطی که چگونگی آن بر ما پوشیده مانده است، به ابوالفرج منسوب گردیده باشد. اما در هر حال این کتب‌ها در دست نویسندگان **شیعه** وجود داشته، زیرا در سده ۷ ق می‌بینیم که **ابن طاووس**، در کتب **بناء المقالة الفاطمیه** خود ۳ بار از ما نزل من القرآن ابوالفرج نقل قول کرده است.

[۲۳۸] **بناء المقالة الفاطمیه**، ص ۱۴۳-۱۴۴.

[۲۳۹] **بناء المقالة الفاطمیه**، ص ۲۶۲.

[۲۴۰] **بناء المقالة الفاطمیه**، ص ۲۸۷.

۵. کتابی به نام تحف الوسائد فی اخبار الولائد، که حاجی خلیفه به او نسبت داده است.

[۲۴۱] حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۳۶۰.

بسیاری از آثار ابوالفرج، تنها یک سده پس از مرگش از میان رفته بود، زیرا خطیب می‌نویسد: او بخشی از تالیفات خود را به **اندلس** فرستاد که دیگر به دست ما (**در عراق**) بازنگشت، و آنگاه نام ۱۱ اثر را که بیشتر نسب نامه هستند، ذکر می‌کند.

[۲۴۲] **تاریخ بغداد**، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

[۲۴۳] **قطعی**، ج ۲، ص ۲۵۲.

[۲۴۴] **ابن خلکان**، ج ۳، ص ۳۰۸.

کتاب **الاماء الشواعر** جزو این آثار نیست، اما جالب توجه آنکه تنها نسخه باقی مانده از این کتب به خط مغربی است.

[۲۴۵] **سامرائی**، ص ۱۳.

عناوین مرتبط

[الأغاني \(کتب\)](#)

[مقاتل الطالبین](#)

پانویس

۱. [↑](#) **تنوخی، نشوار**، ج ۱، ص ۱۸.
۲. [↑](#) **الفرج**، ج ۴، ص ۳۸۳.
۳. [↑](#) **ابن ندیم**، ص ۱۵۸.
۴. [↑](#) **ابو نعیم**، ج ۲، ص ۲۲.
۵. [↑](#) **نشوار، تنوخی**، ج ۱، ص ۷۴.
۶. [↑](#) **ابن ندیم**، ص ۱۲۸.
۷. [↑](#) **ثعالبی**، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۳.
۸. [↑](#) **النثر**، ج ۱، ص ۲۸۹-۳۰۲.
۹. [↑](#) **حب**، ص ۳۴-۳۸.
۱۰. [↑](#) **خلف‌الله**، ص ۲۳۴.
۱۱. [↑](#) **رجل، نجاشی**، ص ۱۴۵.
۱۲. [↑](#) **رجل، نجاشی**، ص ۲۶۳.
۱۳. [↑](#) **رجل، نجاشی**، ص ۲۶۹.
۱۴. [↑](#) **شیخ طوسی**، ص ۲۲۴.
۱۵. [↑](#) **خطیب**، ج ۱۱، ص ۴۰۰.
۱۶. [↑](#) **نشوار**، ج ۱، ص ۱۸.
۱۷. [↑](#) **الفرج**، ج ۱، ص ۳۵۶.
۱۸. [↑](#) **خطیب**، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۱۹. [↑](#) **ثعالبی**، ج ۳، ص ۱۰۹.
۲۰. [↑](#) **طش کوپری زاده**، ج ۱، ص ۲۱۱.
۲۱. [↑](#) **نیکلسون**، ص ۳۴۷.
۲۲. [↑](#) **عبد الجلیل**، ص ۲۰۷.
۲۳. [↑](#) **نک:تالینو**، ص ۲.
۲۴. [↑](#) **زرکلی**، ج ۴، ص ۲۷۸.
۲۵. [↑](#) **زرکلی**، ج ۱، ص ۳۳۳.
۲۶. [↑](#) **امین**، ج ۱، ص ۲۴۰.
۲۷. [↑](#) **صقر**، ص «الف».
۲۸. [↑](#) **ابن حزم**، ج ۱، ص ۱۰۷.

٢٩. [↑](#) جبري، ص ٢٢-٢٣.
٣٠. [↑](#) اغاني، ج ٨، ص ٢٢٠-٢٢١.
٣١. [↑](#) ابن حزم، ج ١، ص ١٠٧.
٣٢. [↑](#) تاريخ بغدادي، ج ٧، ص ٤١٧.
٣٣. [↑](#) خلف الله، ص ٤١.
٣٤. [↑](#) مثلا الاغاني، ج ١، ص ٦٥.
٣٥. [↑](#) خلف الله، ص ٣٦، ٣٧.
٣٦. [↑](#) مقاتل، ص ٦٩٨.
٣٧. [↑](#) الاغاني، ج ١٦، ص ٣٩٦.
٣٨. [↑](#) الاغاني، ج ١٨، ص ١١٩.
٣٩. [↑](#) خلف الله، ص ٤٠.
٤٠. [↑](#) نكت: خلف الله، ص ٣٩.
٤١. [↑](#) ابن حزم، ج ١، ص ١٠٧.
٤٢. [↑](#) خلف الله، ص ٤٣.
٤٣. [↑](#) مثلا الاغاني، ج ٩، ص ١٠٣.
٤٤. [↑](#) الاغالي، ج ٢١، ص ٤٤-٤٥.
٤٥. [↑](#) الاغاني، ج ٢١، ص ٣٧.
٤٦. [↑](#) خلف الله، ص ٤٦.
٤٧. [↑](#) الاغاني، ج ٩، ص ٢٧.
٤٨. [↑](#) الاغاني، ج ١٦، ص ٣٩٦.
٤٩. [↑](#) الاغاني، ج ١٨، ص ١١٩.
٥٠. [↑](#) مقاتل، ص ٦٩٨.
٥١. [↑](#) خلف الله، ص ٢٢-٢٣-٩٤-٩٦.
٥٢. [↑](#) اغاني، ج ١٤، ص ٢٢٨.
٥٣. [↑](#) اغاني، ج ١٨، ص ٢٨٨.
٥٤. [↑](#) اغاني، ج ١٤، ص ٣١٩.
٥٥. [↑](#) مقاتل، ص ١٣١.
٥٦. [↑](#) خطيب، ج ١١، ص ٣٩٨.
٥٧. [↑](#) الاغاني، ج ١٥، ص ٣٥٠.
٥٨. [↑](#) الاغاني، ج ١٤، ص ١٦٥.
٥٩. [↑](#) مقاتل، ص ٤.
٦٠. [↑](#) الاغاني، ج ٢٣، ص ٢٢.
٦١. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج ١٣، ص ٩٨.
٦٢. [↑](#) الاغاني، ج ١٣، ص ٣١.
٦٣. [↑](#) الاغاني، ج ١٤، ص ٦٣.
٦٤. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٣٧.
٦٥. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج ١٣، ص ١١٥.
٦٦. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٣٧-٣٩.
٦٧. [↑](#) خلف الله، ص ٢٧-٢٨.
٦٨. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٥١-٥٢.
٦٩. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٨٢.
٧٠. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٩٧-٩٨.
٧١. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٣٢-٣٣.
٧٢. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٣٣-٣٤.
٧٣. [↑](#) ادب الغرباء، ص ٤١-٤٢.
٧٤. [↑](#) اصطخرى، ص ٨٧-٨٨.
٧٥. [↑](#) مثلا خلف الله، ص ١٧.
٧٦. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج ١٣، ص ١٠٤.
٧٧. [↑](#) تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٣٩٧.
٧٨. [↑](#) تاريخ بغداد، ج ٢، ص ٢٢.
٧٩. [↑](#) ياقوت، ج ١٣، ص ٩٥.
٨٠. [↑](#) ه. د، ابن دريد.
٨١. [↑](#) الاغاني، ج ١٧، ص ١٠٦.
٨٢. [↑](#) الاغاني، ج ٢١، ص ٢٦.
٨٣. [↑](#) الاغاني، ج ٢٠، ص ٢١٧.
٨٤. [↑](#) الاغاني، ج ١١، ص ٣١٠.
٨٥. [↑](#) الاغاني، ج ٢، ص ١٤٠.

۸۶. [↑](#) الاغانى، ج ۱، ص ۷، ۲۴۲-۲۴۱. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲.
۸۸. [↑](#) الاغانى، ج ۱۷، ص ۷۵.
۸۹. [↑](#) مثلا اغانى، ج ۲۲، ۲۰۵.
۹۰. [↑](#) اغانى، ج ۱، ص ۷.
۹۱. [↑](#) تاريخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۹۹.
۹۲. [↑](#) ياقوت، ادب، ص ۱۲۲-۱۲۳.
۹۳. [↑](#) ققطى، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳.
۹۴. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۹، ص ۱۳۳.
۹۵. [↑](#) ثعلبى، ج ۳، ص ۱۰۹.
۹۶. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ۱۰۰-۱۰۱، به نقل از صابى.
۹۷. [↑](#) نشوار، ج ۱، ص ۷۴.
۹۸. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۲-۱۰۳.
۹۹. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۲۳-۱۲۴.
۱۰۰. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۸-۱۰۹.
۱۰۱. [↑](#) ابن ظافر، ص ۷۰.
۱۰۲. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۵.
۱۰۳. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۵.
۱۰۴. [↑](#) ثعلبى، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۲.
۱۰۵. [↑](#) ابن اثير، ج ۸، ص ۵۴۶-۵۴۷.
۱۰۶. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۶، ص ۲۱۰.
۱۰۷. [↑](#) ثعلبى، ج ۳، ص ۱۱۳.
۱۰۸. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۳۴.
۱۰۹. [↑](#) ثعلبى، ج ۲، ص ۳۳۵.
۱۱۰. [↑](#) الاغانى، ج ۳، ص ۱۱۳.
۱۱۱. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۲۷-۱۲۸، ۶ بيت.
۱۱۲. [↑](#) ابن طقطقى، ص ۲۸۵-۲۸۶، ۵ بيت كه يك بيت آن با آنچه ياقوت آورده، يكي است.
۱۱۳. [↑](#) تاريخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۱۱۴. [↑](#) ادب، ياقوت، ج ۱۳، ص ۱۰۰.
۱۱۵. [↑](#) ابن خلكن، ج ۳، ص ۳۰۸.
۱۱۶. [↑](#) ابن خلدون، ج ۴(۱)، ص ۳۱۷.
۱۱۷. [↑](#) مقرى، ج ۳، ص ۷۲.
۱۱۸. [↑](#) شكعه، ص ۳۲۷.
۱۱۹. [↑](#) ادب، ص ۵۷.
۱۲۰. [↑](#) مثلا ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۰.
۱۲۱. [↑](#) اصمعى، ص ۱۱۵.
۱۲۲. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۷.
۱۲۳. [↑](#) ابن واصل، ج ۱(۱)، ص ۵-۶.
۱۲۴. [↑](#) ادب، ج ۱۳، ص ۹۸.
۱۲۵. [↑](#) وفيت، ابن خلكن، ج ۳، ص ۳۰۷.
۱۲۶. [↑](#) وفيت، ابن خلكن، ج ۳، ص ۳۰۷.
۱۲۷. [↑](#) الاغانى، ج ۱، ص ۵.
۱۲۸. [↑](#) خلف الله، ص ۸۵.
۱۲۹. [↑](#) خلف الله، ص ۸۴-۸۷.
۱۳۰. [↑](#) خلف الله، ص ۸۲-۸۳.
۱۳۱. [↑](#) ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۰-۱۱۱.
۱۳۲. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۱.
۱۳۳. [↑](#) اخلاق الوزيرين، ابو حيان، ص ۴۲۱.
۱۳۴. [↑](#) ابن خلكن، ج ۵، ص ۱۰۸.
۱۳۵. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۷.
۱۳۶. [↑](#) ادب الغرباء، ص ۳۴-۳۶.
۱۳۷. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۳-۱۱۵.
۱۳۸. [↑](#) ادب الغرباء، ص ۸۳-۸۶.
۱۳۹. [↑](#) ياقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۱۱۷-۱۲۱.
۱۴۰. [↑](#) طوسى، ص ۲۲۳.
۱۴۱. [↑](#) ابن اثير، ج ۸، ص ۵۸۱-۵۸۲.
۱۴۲. [↑](#) زهبي، ميزان، ج ۳، ص ۱۲۳.

١٤٣. [↑](#) ابن جوزي، ج٧، ص٤٠-٤١.
١٤٤. [↑](#) حوانساري، ج٥، ص٢٢١.
١٤٥. [↑](#) مقاتل، ص٦٩٨.
١٤٦. [↑](#) تاريخ بغداد، ج١١، ص٣٩٨-٣٩٩.
١٤٧. [↑](#) تاريخ بغداد، ج١١، ص٣٩٨.
١٤٨. [↑](#) قفطي، ج٢، ص٢٥١.
١٤٩. [↑](#) ابن خلكن، ج٣، ص٣٠٧.
١٥٠. [↑](#) ذهبي، ميزان، ج٣، ص١٢٣.
١٥١. [↑](#) لسان الميزان، ابن حجر، ج٤، ص٢٢١.
١٥٢. [↑](#) تاريخ بغداد، خطيب، ج١١، ص٣٩٨.
١٥٣. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج١٣، ص١٠٤-١٠٥.
١٥٤. [↑](#) ابن نديم، ص١٢٨.
١٥٥. [↑](#) تاريخ بغداد، خطيب، ج١١، ص٣٩٩.
١٥٦. [↑](#) اغاني، ج١٠، ص١٤١.
١٥٧. [↑](#) اغاني، ج١، ص٥٠٤.
١٥٨. [↑](#) اغاني، ج٥، ص٢٦٨ به بعد.
١٥٩. [↑](#) اغاني، ج٥، ص٢٦٨-٢٧٠.
١٦٠. [↑](#) اغاني، ج٦، ص٦٣.
١٦١. [↑](#) زبيدي، ص١٧٢.
١٦٢. [↑](#) خلف الله، ص١٢٠-١٢١.
١٦٣. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج١٣، ص١٢٩.
١٦٤. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج١٤، ص٢٤٨.
١٦٥. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج١٢، ص٢١٦-٢١٧.
١٦٦. [↑](#) تاريخ بغداد، ج١١، ص٣٩٨-٣٩٩.
١٦٧. [↑](#) ذهبي، سير، ج١٦، ص٢٠٢.
١٦٨. [↑](#) شالحي، ج١، ص١٠.
١٦٩. [↑](#) الفرج، ج٤، ص٣٨٣.
١٧٠. [↑](#) مثلاً خطيب، ج١١/٣٩٨.
١٧١. [↑](#) ثعالي، ج٣، ص١٠٩.
١٧٢. [↑](#) فوات الوفيات.
١٧٣. [↑](#) ابن طقطقي، ص٢٨٥-٢٨٦.
١٧٤. [↑](#) ادب الغزباء، ص٧٤-٩٨.
١٧٥. [↑](#) الاغاني، ج١٠، ص٢٧٤.
١٧٦. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج١٣، ص١٠٩.
١٧٧. [↑](#) ابن طقطقي، ص٢٨٥-٢٨٦.
١٧٨. [↑](#) ياقوت، ادباء، ج١٣، ص١٢٧-١٢٨.
١٧٩. [↑](#) ذهبي، ميزان، ج٣، ص١٢٣.
١٨٠. [↑](#) ياقوت، ج١٣، ص١٠١.
١٨١. [↑](#) ياقوت، ج١٣، ص١٢٣-١٢٤.
١٨٢. [↑](#) ياقوت، ج١٣، ص١٠٩.
١٨٣. [↑](#) ياقوت، ج١٣، ص١٠٥-١٠٧.
١٨٤. [↑](#) فوات الوفيات.
١٨٥. [↑](#) بلاشر، ص٢١٢-٢١٣.
١٨٦. [↑](#) الاغاني، ج١، ص٤.
١٨٧. [↑](#) بلاشر، ص٢١١-٢١٢.
١٨٨. [↑](#) ه. د، الاغاني.
١٨٩. [↑](#) خلف الله، ص١٩٦.
١٩٠. [↑](#) اغاني، ج١١، ص٢٤٤.
١٩١. [↑](#) اغاني، ج٢، ص١-٩٦.
١٩٢. [↑](#) بلاشر، ص١٩١.
١٩٣. [↑](#) ابو الفرج، اغاني، ج١٨، ص٢٥٥.
١٩٤. [↑](#) تاريخ بغداد، خطيب، ج١١، ص٤٠٠.
١٩٥. [↑](#) قفطي، ج٢، ص٢٥٣.
١٩٦. [↑](#) ابن خلكن، ج٣، ص٣٠٩.
١٩٧. [↑](#) ابو الفداء، ج١، ص١٠٨.
١٩٨. [↑](#) ذهبي، ميزان، ج٣، ص١٢٣.
١٩٩. [↑](#) ابو نعيم، ج٢، ص٢٢.
٢٠٠. [↑](#) ابن خلكن، ج٣، ص٣٠٩.

۲۰۱. [↑](#) ابن ندیم، ص ۱۲۸.
۲۰۲. [↑](#) ادب، ج ۱۳، ص ۹۵-۹۶.
۲۰۳. [↑](#) ادب، ص ۸۸.
۲۰۴. [↑](#) خلف الله، ص ۱۶-۲۱.
۲۰۵. [↑](#) منجد، ص ۱۴.
۲۰۶. [↑](#) ابن ندیم، ص ۱۲۸.
۲۰۷. [↑](#) ثعلبی، ج ۳، ص ۱۰۹.
۲۰۸. [↑](#) تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۲۰۹. [↑](#) شیخ طوسی، ص ۲۲۳-۲۲۴.
۲۱۰. [↑](#) یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۹-۱۰۰.
۲۱۱. [↑](#) ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۰۸.
۲۱۲. [↑](#) قفطی، ج ۲، ص ۲۵۲.
۲۱۳. [↑](#) الاغانی.
۲۱۴. [↑](#) الاغانی، ج ۱، ص ۱.
۲۱۵. [↑](#) ابن ندیم، ص ۱۲۸.
۲۱۶. [↑](#) یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۹.
۲۱۷. [↑](#) حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۹۴۷.
۲۱۸. [↑](#) حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۷۵۶.
۲۱۹. [↑](#) اغانی، ج ۱۰، ص ۹۷.
۲۲۰. [↑](#) اغانی، ج ۵، ص ۲۷۰.
۲۲۱. [↑](#) عواد، ص ۳۶-۴۲.
۲۲۲. [↑](#) آلوارت، شم ۸۳۲۱.
۲۲۳. [↑](#) بلدان، ج ۲، ص ۶۵۴-۶۶۷-۶۶۸.
۲۲۴. [↑](#) ابن ندیم، ص ۱۲۸.
۲۲۵. [↑](#) تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۲۲۶. [↑](#) یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۹.
۲۲۷. [↑](#) یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۵-۹۶.
۲۲۸. [↑](#) ادب الغرباء، ص ۲۰-۲۲.
۲۲۹. [↑](#) ادب الغرباء، ص ۲۱.
۲۳۰. [↑](#) حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۲۵۶.
۲۳۱. [↑](#) یاقوت، ادب، ج ۱۳، ص ۹۹-۱۰۰.
۲۳۲. [↑](#) تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۷.
۲۳۳. [↑](#) الاغانی، ج ۲۲ ف ص ۳.
۲۳۴. [↑](#) تاریخ بغداد، خطیب، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۲۳۵. [↑](#) التعديل و الانتصاف فی مآثر العرب و مثالبها.
۲۳۶. [↑](#) نامه دانشوران، ج ۴، ص ۵۸.
۲۳۷. [↑](#) شیخ طوسی، ص ۲۲۴.
۲۳۸. [↑](#) بناء المقالة الفاطمية، ص ۱۴۳-۱۴۴.
۲۳۹. [↑](#) بناء المقالة الفاطمية، ص ۲۶۲.
۲۴۰. [↑](#) بناء المقالة الفاطمية، ص ۲۸۷.
۲۴۱. [↑](#) حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۳۶۰.
۲۴۲. [↑](#) تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۸.
۲۴۳. [↑](#) قفطی، ج ۲، ص ۲۵۲.
۲۴۴. [↑](#) ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۰۸.
۲۴۵. [↑](#) سامرائی، ص ۱۳.

منبع

نرم افزار ترانث ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

[سایت اندیشه قم](#)

